



خطوطی پیرامون مسئلہ

امیر یالیم

مقالاتی دربارہ امیر یالیم

مقدمه

جزوه حاضر شامل سه مقاله در ارتباط با مسئله امپریالیسم و ویژگیهای آن در عصر حاضر و بخصوص پس از جنگ دوم جهانی میباشد. مقاله‌ی اول چند سال پیش در نشریه باختر امروز ارگان سازمانهای جبهه ملی خارج از کشور (بخش خاورمیانه) به چاپ رسید و حاوی مطالب بسیار آموزنده‌ای پیرامون سرمایه‌ی انحصاری و جناحهای امپریالیستی در آمریکا میباشد. مقاله دوم پیرامون پاره‌ای از ویژگیهای جامعه آمریکا و جناح بنفیدیهای سیاسی آن و در واقع مکمل مقاله اول است. مقاله سوم در نشریه رهاآئینی شماره ۲ نشریه سازمان وحدت کمونیستی به چاپ رسید. این مقاله پاره‌ای از ویژگیهای امپریالیسم در شرایط حاضر و وجوه تمایز آن با امپریالیسم زمان لندن را مشخص مینماید. همچنین مطالبی نیز پیرامون معنای جهانی شدن سرمایه، ابعاد بین‌المللی انحصارات و نیز مسئله ادغام سرمایه‌ها در سطح بین‌المللی در مقاله سوم طرح شده‌اند. ما مطالعه هر سه نوشته را برای بالا بردن شناخت همه پیکارگران ضد امپریالیست از چگونگی مشخصات عملکردی امپریالیسم معاصر توصیه میکنیم.

خطوطی پیرامون مسئلہ امپریالیسم

چاپ اول

تیرماہ ۱۳۵۹

(۱) تضادها عیان تر و خلق مصمم ترمی شود

((تاریخ دوبار تکرار میشود...)) اجازه دهید بقیه‌اش را ننویسیم چون علم همگان شده است. مشهور است که بعد از عقد عهد نامه‌ی ننگین ترکمنچای، هنگامی که شرح همه‌ی قضایا معروض خاطر فتحعلی شاه افتاد وی ناگهان دست به پر قبایش برد و گردن شمشیر را کشید. بزرگان بدست و پایش بیفتادند که قربان شمشیرش نکش، شمشیر نکش که نه تنها خاندان تزار، بلکه کائنات هم زیر و رو خواهد شد. از قرائن پیدا است که فتحعلی شاه قطعا شمشیر را نکشیده است، چون بالاخره دنیا هنوز بر پا است و خوب یا بد فرصتی برای جانشین خلف فتحعلی شاه پیدا شده است که گفته‌ی مشهور مارکس را تضمین کند.

شاه در سفر اخیر خود به استرالیا، از فاصله‌ای که کمتر از فاصله‌ی حرمسرای فتحعلی شاه تا عشرتگاه تزار نبود، خطاب به فورد رئیس جمهور امریکا ندا دادند که ((انگشت را روی ما بلند نکن و گرنه...)).

و ببینیم چگونه بوده است آن حکایت.

در چند ماه اخیر شاهد های هویهای فراوان از جانب پاره‌ای از محافل امپریالیستی در انتقاد از رژیم ایران بوده‌ایم. با وجود آنکه ماهیت واقعی و صحنه‌سازیهائی که این جریان‌ها در آن واقع میشود برای مبارزین روشن است مع هذا توضیح پاره‌ای از نکات - نه از جهت اثبات ماهیت آنها، بلکه از نظر توضیح شیوه‌ی عملکرد امپریالیسم و رابطه‌ی آن با دست‌نشانندگان مختلفش ضروری است. برای فهمیدن بیشتر شیوه‌های امپریالیسم باید ببینیم چه مکانیسم‌هایی وجود دارند که طی آنها

دست نشاندهی کامل عیاری مانند شاه که تخت و تاج و هستیش را نه یکبار بلکه چندین بار، مدیون امپریالیسم است - حتی بشوخی هم که شده به فورد هشدار میدهد، و یا چرا پاره‌ای از مطبوعات غربی در انتقاد از رژیم شاه از هم سبقت میگیرند. شناخت بیشتر امپریالیسم، برای آمادگی بیشتر جهت مبارزه با آن، برای جلوگیری از گیج کردن خلق توسط کسانی که این خیمه شب‌بازها را دلیلی بر ((مستقل و ملی)) بودن شاه میگیرند، و برای افشای هر چه بیشتر ارتجاع ضروری است. ما در این سطور مجال آنرا نداریم که به‌همه‌ی جوانب عملکرد امپریالیسم و مناسبات درونی آن برخورد کنیم. تنها میکوشیم که طرحی بدست دهیم، و امیدواریم که همه‌ی عناصر ضد امپریالیست وظیفه‌ی خود را که بسط و تدقیق شناخت عملکرد امپریالیسم است، بخصوص در رابطه با ایران که در طرحهای امپریالیستی ثقل خاصی دارد، با جدیت و پیگیری دنبال کنند.

امپریالیسم بصورت یک هستی یکپارچه

بازپوشاننده تضادها، در نمای خارجی وحدت

مارکس در زمان خود وقوع انقلاب سوسیالیستی در کشورهای انگلستان و امریکا را بدون درگیری قهر آمیز محتمل می‌شمرد. عده‌ای با دگم ساختن از این ابسوردها، اصولاً نقش قهر را در انقلاب سوسیالیستی نفی می‌کردند. لنین نشان داد که پیش بینی مارکس در این مورد عمدتاً متکی بر دو دلیل بوده است که هر دو در طول زمان از

بین رفته اندینا براین لزوم توسل به فهر در انقلاب
سوسیالیستی جهان شمول است. این دو دلیل فقیدان
بوروکراسی و میلیتاریسم در انگلستان و امریکا در آن
زمان بودند. لنین بر مبنای تحلیل مشخص از اوضاع
مشخص نشان داد که کسانی که از ابراز مارکس دگم میسازند،
یا آن کسانی هستند که درکی از شرایط تغییر یا بنده و
نیز از مارکسیسم بمثابه‌ی یک علم و نه جزم ندارند، و یا
کسانی هستند که تجدید نظر طلبی خود را که پوششی بر
همان ایده سازش طبقاتی است، در پشت نقاب دگماتیسم
- نقابی که کمتر از چهره‌ی اصلی تجدید نظر طلبی کریسه
المنظر نیست - پنهان میکنند. او در این مورد، مانند
موارد بسیار دیگری نشان داد که تجدید نظر طلبی و
دگماتیسم بدون تردید دو روی سکه‌اند. دو نوع تظاهر از
یک بینش واحد هستند.

وی با تدوین امپریالیسم، عالیترین مرحله‌ی
سرمایه‌داری، نه تنها پیدایش امپریالیسم را در قرن
بیستم توصیف میکند، نه تنها تئوری و قوانین عملکرد
امپریالیسم را در دهه‌ی اول پیدایش آن تشریح میکند،
بلکه در این اثر و آثار دیگر به کسانی که از امپریالیسم
هستی یکپارچه‌ای میسازند و بدین طریق آگاهانه و ناآگاه -
هانه بقاء آنرا در اذهان جاودانی میکنند بسختی
میتازد. پولمیک و افشاگری او در رابطه با "تولز
"اولترا امپریالیسم" کائوتسکی برای مدت‌ها باین نحوه
برخورد با امپریالیسم خاتمه داد.

امپریالیسم در طول دهه‌های بعد از جنگ جهانی اول
و بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم تغییرات فراوانی

یافت ، ولی این تغییرات همه بر همان پایه‌های انجـ
شد که لنین وقوع آنها را محتمل میدانست . نوع تظاهر
و شیوهی عملکردها بلا تردید تغییر یافتند ولی ایـ
تغییرات ماهیتا بر مبنای همان قوانینی انجام شدند
که لنین آنها را با تحلیل تکامل سرمایه‌داری استخرا
کرده بود . و از اینروست که امپریالیسم ، عالیتـ
مرحله‌ی تکامل سرمایه‌داری تا امروز که قریب ۶۰ سال ا
نگارش آن میگذرد همچنان بعنوان آخرین سند ، معتبـ
ست . این بمعنای آن نیست که عملکرد امپریالیسم
پس از گذشت دو جنگ جهانی
دقیقا بهمان صورتیکه بوده باقی مانده است . در ایر
فاصله تعدادی از قدرتهای امپریالیستی از بین رفتند
و بجای آنها نیروهای امپریالیستی جدیدی پا گرفتند
و نیز پاره‌ای منزلت خود را در سلسله مراتب قدرت به
دیگری سپردند ، و بالاخره تعادل قوا در درون هر یک از
کشورهای امپریالیستی هم در جهت ازدیاد قدرت پاره‌ای از
انحصارات و کاهش قدرت دیگران تغییر یافت . رابطه‌ی
امپریالیسم با کشورهای تحت ستم ، عمدتا از شکل کهن
استعماری و توسل عیان بقدرت نظامی خارج شد و جای
آنها استعمارنو و اعمال قدرت اقتصادی گرفت ، که در
این شکل توسل بقدرت نظامی تنها در مواردی صورت میگیرد
که حربه‌های اقتصادی و سیاسی و بازیهای دیپلماتیک
نتیجه‌ی مطلوب را بدست نداده باشند .

ما در این مقدمه نشان خواهیم داد که پدیده‌ای که
در فاصله‌ی بین نوشته‌های مارکس و لنین بوجود آمد یعنی
میلیتاریسم در امریکا چگونه پس از لنین نیز رشد

یافته است، و چگونه این رشد در برخورد با منافس
انحصارات دیگر موجب وقوع یک سلسله حوادث در امریکا در
سطح جهانی شده است. و بالاخره خواهیم دید که چگونه
این برخوردهای انحصارات در ادامه‌ی خود به سطح کشورهای
نظیر ایران موجب بروز تغییراتی میشود. چرا در حالی
که پاره‌ای از محافل امپریالیستی ایران را ((دوست غیر
قابل جانشینی)) خود میدانند، دیگران - قدرتمندان دیگری
از همان کشور امپریالیستی - چهره‌ی سفیهانه‌ی او را
می‌نمایانند، و باز چرا در این "افشاگری" نیز حيله گرانسه
رفتار میکنند.

این نکته را نیز باید بدواً تذکردهیم که تکیه‌ی عمده‌ی
ما در این مقاله بر عملکرد امپریالیسم امریکا است به دو
دلیل:

اولاً امریکا سرکرده‌ی بی‌چون و چرای امپریالیسم است.
بعبارتی دیگر با وجود تضادهای شدیدی که این امپریالیسم
با سایر قدرتهای امپریالیستی دارد تاکنون موفق شده
است که از جدالهای عمده پیروز در آید. این پیروزی
در مواردی نسبی بوده است و در مواردی هم ممکن است دیر
پا نبوده باشد، معیناً بهر حال پیروزی بوده است. ولی
در بررسی عملکرد امپریالیسم خطائی بزرگتر از این
نمیتوان مرتکب شد که سرکردگی را با قادر متعال بودن
یکی گرفت. در جدالهای بین امپریالیستی، امریکا هر
کاری بخواهد نمیتواند بکند و همین امر چه در سطح
جهانی و چه در کشور ما اثرات بسیار عمیقی دارد بطوری
که هیچ تحقیق مفصل و جامع نباید آنرا نادیده بگیرد.
غرض ما در این مقاله نشان دادن شیوه عملکرد

امپریالیسم امریکا و آنهم بدون برخورد به همه‌ی دقیق آنست و بهمین دلیل بجز همین مختصر ذکری از این تضادهای بین امپریالیستی نمی آوریم .

ثانیا - سرکردگی امپریالیسم امریکا بطور کلی، بمعنای سرکردگی این قدرت در همه و هر واحد اقتصادی (کشوری) نیست . هستند کشورهای مستعمره و نومستعمره‌ای که امپریالیسم انگلستان یا فرانسه و یا سایر دول امپریالیستی در آنها نقش غالب را دارند . و اینها نیز در گوشه و کنار جهان پراکنده‌اند . ولی در تحلیل نقش امپریالیسم در ایران باید باین نکته توجه داشته باشیم که علاوه بر سرکرده بودن امپریالیسم امریکا در سطح جهانی، امپریالیسم امریکا در ایران نیز نسبت به سایر نیروهای امپریالیستی نقش غالب و تعیین کننده را دارد . این البته عامل بسیار مهمی در محاسبات است و مهمتر از آن اینکه در بین انبوه کشورهای که تحت تسلط امپریالیسم امریکا هستند ایران از لحاظ ژئوپولیتیک و اقتصادی اهمیت خاصی را برای امپریالیسم داراست .

ما در گذشته طی مقالاتی باین خصوصیات ایران اشاره کردیم و در اینجا از تکرار آنها صرفنظر میکنیم (باختر امروز شماره‌ی ۳۸ و ۵۲)

بنابراین دلایل ما فعلا بحث خود را متوجه‌ی عملکرد امپریالیسم امریکا میکنیم .

انحصارات امریکا

امریکا از نقطه نظر تمرکز قدرت اقتصادی در دست انحصارات از سایر کشورهای امپریالیست بسیار پیشرفته‌تر

است. بیش از دوسوم تولید ملی آمریکا در دست ۵۰۰ انحصار متمرکز است. با توجه به اینکه تولید ناخالصی ملی آمریکا در سال معادل ۱۴۰۰ میلیارد دلار است قدرت خارق العاده‌ی این انحصارات آشکار میشود. و از اینجاست که میبینیم چگونه بعضی از این انحصارات بتنهائی بیسش از پاره‌ای از قدرتهای امپریالیستی جهان قدرت اقتصادی و سیاسی دارند.

کوششهای متعددی برای تقسیم بندی این انحصارات بعمل آمده است. ولی چون در اکثر موارد این کوششها بدون برخوردارى از شناخت شیوه‌ی علمی تحقیق، و بنا براین تجربی وار و حتی گاه ذهنی بوده‌اند، کمک مهمی در ایضاح عملکرد آنها نمیکنند. از طرف دیگر هر تقسیم بندی که صرفاً بر مبنای عوامل اقتصادی بوده و عوامل ثانوی و روبنائی مانند جدالهای ایدئولوژیک، تاریخی، فرهنگی، مذهبی و سنتی را نیز در بر نگیرد، لاجرم غیر علمی بوده و نمیتواند جوابگوی سئوالات باشد. ما در اینجا سعی میکنیم که طریقی را که جوابگوی بسیاری از این سئوالات است بدست دهیم، بدون اینکه ادعای جامع و مانع بسودن آنرا داشته باشیم.

* تقسیم بندی *

انحصارات آمریکا به سه دسته تقسیم میشوند:

- ۱- انحصارات نفتی
 - ۲- بخش غیر نظامی
 - ۳- مجتمع (کمپلکس) نظامی - صنعتی
- از این سه، ماهیت دو تای اول شناخته شده‌تر است و احتیاج به بحث کمتری دارد. انحصارات نفتی که تولید

نفت را در داخل و خارج امریکا در انحصار دارند اکنون با نزدیک شدن پایان ذخائر اقتصادی نفت (بعد از ...) ارزانترین منبع تولید انرژی (درگیر یک تحول کیفی و تبدیل شدن به انحصارات انرژی (نه تنها نفت) هستند .

بخش غیر نظامی شامل تمام صنایعی میشود که ارتباط مستقیم با کشف و استخراج نفت ندارند (مصرف کننده های انرژی هستند) و نیز مستقیماً تولید کننده های کالاهای جنگی نیستند . آنها سازندگان کالاهای مصرفی و سرمایه های غیر جنگی هستند .

اکنون باید به تشریح مجتمع نظامی - صنعتی - پردازیم ولی قبل از آن باید به چند نکته اشاره کنیم :

اول آنکه در تقسیم بندی فوق جایی برای سرمایه های بانکی وجود ندارد و این آگاهانه بوده است و خلاف آن نادرست است . نباید فراموش شود که امریکا پیشرفته ترین کشور امپریالیستی است و از همین رو حتی یک ((دلار)) سرمایه های بانکی هم در آن وجود ندارد . عصر امپریالیسم با ادغام سرمایه های بانکی و سرمایه های صنعتی و تشکیل سرمایه های مالی مشخص میشود . لنین میگوید :

"بنابر این قرن بیستم نقطه ی تحولی است که در آن سرمایه داری قدیم به سرمایه داری نوین ، و سیادت سرمایه بطور کلی به سیادت سرمایه ی مالی تبدیل میشود . . . تاریخ پیدایش سرمایه ی مالی و مضمون این مفهوم عبارتست از تمرکز تولید ، تشکیل انحصاراتی که در نتیجه ی رشد این تمرکز بوجود می آیند ، در آمیختن یا جوش خوردن این بانکها با صنعت"

بنا بر این تصور اینکه بانکها صنایع را بچرخانند (تفوق سرمایه‌ی بانکی) و یا صنایع بانکها را، مربوط به عهد ما قبل امپریالیسم است. ما با یک نوع سرمایه روبرو هستیم. بانکدار امریکا، بانکدار صنایع است؛ و صنایع امریکا، صنایع بانکدارها. سرمایه‌ی بانکی و صنعتی ادغام شده‌اند، یکی شده‌اند، و یک ((دلار)) از نوع خالص آنها هم دیگر وجود ندارد؛ اگر می‌بینیم عده‌ای عمدتاً بانکدارند، عده‌ای سرمایه‌دار، این امروزه فقط بمعنای تقسیم کار، تقسیم تخصص و تقسیم رشته‌ی آنهاست. سرمایه‌ی آنها، سرمایه‌ی یگانه است. و این امر نه تنها شامل سرمایه‌ی بانکهاست، بلکه شامل سرمایه‌ی شرکت‌های بیمه و هم‌سای سرمایه‌های دیگری است که ظاهراً نحوه‌ی انباشتی متفاوت از دیگری دارند.

دوم آنکه - کشاورزی نیز تنها یک صنعت است و عمدتاً در بخش غیر نظامی جا دارد و بنا بر این در تقسیم بندی محل خاصی را اشغال نمیکند.

سوم آنکه - صنایع کوچک امریکا، یعنی صنایعی که کاملاً جذب انحصارات نشده‌اند را نیز میتوان به همان سبب بالا تقسیم کرد (مانند صنایع بزرگ)، معه‌ذا باید دانست که این صنایع خود عمدتاً ولی نه کلاً، از نظر اقتصادی و سیاسی در بخش غیر نظامی جا میگیرند.

مجتمع نظامی - صنعتی

این مجتمع شامل تمام نیروهای تولید کننده‌ی (صنعتی) و غیر تولید کننده (نظامی) میشود که در امر تولید یا بکار برد کالاهای جنگی سهمیند. و بنا بر این

شامل نیروی همهی موسسات نظامی امریکا و صنایعی می‌شود که نیازهای واقعی و تخیلی یا ساختگی جنگی را ارضا میکنند.

همانطور که گفتیم امریکا با وجود آنکه از ابتدا بوجود آمدنش درگیر جنگهای متعدد بوده است حتی تا زمان رکس بصورت یک کشور میلیتاریستی در نیامده بود ساکنین و مهاجرین اولیه آن بخاطر امکان گسترش تولید جنگ میکردند، و نه اینکه تولید میکردند تا جنگ کنند ولی بتدریج همانطور که لنین بمثابهی قانون عام سرمایه داری بیان میکند که سرمایه داری در تداوم خود میلیتاریسم بوجود میآورد، در امریکا نیز میلیتاریسم بوجود آمدن در اوائل قرن معاصر میلیتاریسم بصورت یک قدرت اجتماعی در آمده بود معهذاً هنوز قدرت تعیین کننده نبود. این امر حتی تا سالهای قبل از جنگ جهانی دوم (با وجودی که بیشتر از قبل شده بود) ادامه داشت. در سال ۱۹۱۳ فقط ۲/۲۵ دلار در آمد مدرسه خرج امور نظامی میشد، در سال ۱۹۵۲ یعنی بعد از جنگ این رقم به ۲۵۰ دلار رسیده بود. سال ۱۹۷۲ این رقم به ۴۰۰ دلار رسید. یعنی از هر خانوار ۴ نفر امریکائی در سال ۱۶۰۰ دلار گرفته شده و بصورت بمب و ناپالم بر سر مردم جهان فرود آورده میشود.

رشد این قدرت در سالهای پس از جنگ چنان افسار گسیخته شد که آیزنهاور رئیس جمهور امریکا نیز در نطقی که در اختتام دوران ریاست جمهوری خود ایراد کرد اظهار داشت که:

..... ترکیب یک بنیاد نظامی عظیم و صنایع نظامی بزرگ در تجربه ی امریکا چیز جدیدی است. تاثیر

تام و تمام آن - اقتصادی، سیاسی و حتی معنوی -
در هر شهر، در مجلس ایالتی و هر اداره حکومت
فدرال احساس میشود... ما باید در مقابل کسب
قدرت غیر مجاز توسط مجتمع نظامی - صنعتی
هوشیار باشیم... ما نباید اجازه دهیم که وزنه‌ی
این امتزاج، آزادی ما و یا پیرویه‌های دموکراتیک
ما را در معرض خطر قرار دهد."

و این شخص یک رادیکال چپ نبود، رئیس‌جمهور امریکا - و
از آن مهمتر بزرگترین ژنرال امریکا بود. و دلیل آنهم
واضح. آیا قضیه آنقدر شور شده بود که خان هم فهمیده
بود؟ نه، این دلیل واقعی نیست.

دلیل واقعی، ابراز چیزی بود که دیر گاهی عیان شده بود
و اعتراف بدان بخاطر تریب دادن انکار عمومی بود. دادن
اطمینان ب مردم مبنی بر اینکه «وما هم متوجهی خطر هستیم»
شما نگران نباشید، جلو خطر را خواهیم گرفت و...»

ترکیب مجتمع نظامی - صنعتی

مقدمتا این مجتمع را بدو بخش تقسیم میکنیم ولسی
چنانکه خواهیم دید این تقسیم بندی صوری است و اینندو
چنان در هم فرو رفته‌اند که نباید آنها را در افراد
در نظر گرفت.

الف - بخش نظامی، این بخش شامل:

۱- نیروهای نظامی امریکا (دریائی، هوائی و زمینی)
است که ستاد فرماندهی کل آن پنتاگون است. بودجه‌ی
آن قبل از جنگ جهانی کمتر از ۲ میلیارد دلار در سال
بود. پس از جنگ به ۱۱ میلیارد دلار رسید و اکنون

برقم وحشت‌انگیز ۹۰ میلیارد دلار رسیده است. با تمام اینها این ظاهر قضیه است.

۲- کمیسیون انرژی اتمی

۳- اداره‌ی هوایی و فضائی کشوری (ناسا) نیز جزء این بخش قرار دارند.

کل بودجه‌ی این ارگان در سال ۱۹۷۲ معادل ۱۱۵ میلیارد دلار بوده است و اکنون تخمین زده می‌شود که حدود ۱۵۰ میلیارد دلار باشد و تازه این بودجه آشکار آن است. باین بودجه، بودجه‌ی چندین ده ساله "مستقل" جاسوسی و بودجه‌ی تشکیلات عظیم "نظامیان سابق" اضافه می‌شود. در جمع پس از جنگ بین‌المللی دوم تا سال ۷۲ دولت فدرال مبلغ ۱/۵۰۰/۰۰۰ میلیون دلار خرج امور نظامی کرده است. بودجه‌ای که ایالات علاوه بر دولت فدرال خرج موسساتی که مربوط به امور نظامی است می‌کنند برآستی عظیم است.

با بخش صنعتی، این بخش حدود ۱۰۰ انحصار را در بر می‌گیرد ولی کمتر از ده انحصار حدود ۵۰٪ بودجه‌ای را که دولت صرف امور نظامی میکند بخود اختصاص می‌دهند. این انحصارات عمده عبارتند از: جنرال دیامیکس، مک دانل داگلاس، لاک هید ارکرافت یونایتد ارکرافت، بوئینگ، نورث امریکان راکتول، گرومان آیرواسپیس، جنرال الکتریک. در این رابطه یگانگی سرمایه‌ی این صنایع با بانکهای نظیر فرست-ناشنال سیتی بانک نیویورک، منهتن بانک، و مورگان گارنتی تراست، نمایشگر سرمایه‌ی مالی عظیم این مجتمع است.

گفتیم که این دو بخش - بخش نظامی و بخش صنعتی - را نباید از هم جدا در نظر گرفت. یکی بودن گردانندگان واقعی هر دو بقدری واضح است که حتی در مواردی کنگره‌ی آمریکا تحت عنوان "تعارض منافع" مجبور شده است که کمیته‌هایی برای تحقیق در این امر و جلوگیری از آن (۱) تشکیل دهد. موارد ژنرال‌هایی که بلافاصله پس از بازنشستگی در هیئت امنای این صنایع قرار میگیرند، و موارد ژنرال‌های میلیونی که سهامداران بزرگ این صنایع هستند، بسیار متعدد است. ولی این امر در حد ژنرال‌ها خلاصه نمیشود. از طرف پنتاگون سرهنگی مأمور خرید یک کالا میشود. پس از عقد قرارداد جناب سرهنگ که حسب معمول بنفع کمپانی قرارداد را بسته بود خود را بازنشسته میکند و کارمند عالی‌مقام این صنایع میشود. تنها چهار سال بین ۱۹۶۷ و ۱۹۷۱، ۱۱۰۰ نفر از کارمندان پنتاگون از درجه‌ی سرگرد بالا باین صنایع پیوستند، و ۲۳۲ نفر از این صنایع بخدمت وزارت دفاع درآمدند (۱) (بیزینس ویک، ۱۵ ژانویه ۷۲)

بررسی موسسه‌ی بروکینگر فاش میسازد که در فاصله‌ی ۱۹۳۳ - ۱۹۶۵، ۸۶٪ تمام وزرای نیروی زمینی، نیروی دریائی و نیروی هوائی آمریکا از سرمایه‌داران بزرگ و یا وکلای انحصارات بزرگ بوده‌اند؛ ۸۶٪ یعنی همه بجز چند استثناء.

روابط مجتمع

بدین ترتیب واضح است که این ماشین عظیم سرکوب درجه جهت و چگونه‌بکار می‌افتد. تولید و تولیدبیشتر

کالای مرگ و بوجود آوردن محمل برای خرج آن . در جنگ کلام جنگ آفرینی و انحراف اقتصاد جامعه بطرف اقتصاد جنگی . با توجه به اینکه در سال ۱۹۷۰ از مجموع ۵۳۵ نفر نماینده‌ی کنگره‌ی آمریکا ، ۳۸۹ نفر یعنی بیش از سه پنجم آن از وابستگان این مجتمع بوده‌اند (مجله‌ی فصلی کنگره‌ی آمریکا) قدرت عظیم این مجتمع آشکارتر می‌گردد . این حقیقت نشان می‌دهد که چگونه با وجود آنکه جنگ تجاوزکارانه‌ی آمریکا در ویتنام با فصد قریب ۳۵۲۰۰۰ میلیون دلار (خلاصه‌ی آمار ، ایالات متحده) و ده‌ها هزار جان ، کمر آمریکا را شکسته بود و انحصارات غیر نظامی نیز بخود رنگ بشر دوستی زده و شروع به مخالفت با جنگ کرده بودند ، معهذا کنگره‌ی آمریکا در محدود کردن قدرت پنتاگون گربه رقمانی میکرد ، و بالاخره در آنجا هم که مجبور میشد تحت فشار افکار عمومی قوانین محدود کننده‌ای وضع کند ، آنقدر راه فرار باقی می‌گذاشت که هنوز تا زمانیکه قرار داد صلح (۱) بسته شد ، رئیس‌جمهور میتواند با کمال وقاحت حتی هانوی را بمباران کند .

هنگامیکه عناصر و گروه‌های چپ و رادیکال در اوائل سالهای ۶۰ مخالفت خود را با جنگ ویتنام آغاز کردند ، حتی یک نماینده‌ی موثر کنگره از آنها دفاع نکرد . ولی این فصد عظیم ثروت آمریکا چنان وضعی را ایجاد کرد که در طول این مدت حتی بخشهایی از طبقه‌ی حاکمه که مستقیماً وابسته به مجتمع نظامی - صنعتی نبوده بلکه سر بسه آستان بقیه‌ی انحصارات میسائیدند (ضد جنگ) شده و بسا کبوتر صلح بازی کنند .

این نیروهای عمده تشکیل دهنده‌ی مجتمع ، صرفاً متکی

بقدرت اقتصادی و نظامی خود و نیز قدرت خود در نیروی مقننه نیستند. آنها بخشی از افکار عمومی ناآگاه را نیز بدنبال خود دارند. در امریکا قریب چند صد سازمان بزرگ و کوچک دست راستی افراطی، از سازمانهای "نظامیان سابق" تا "دختران امریکا" و جامعهی "جان برچ" و مانند آن زمینهای تبلیغ نظرات مجتمع را بعهده دارند. ۱۷۰۰ روزنامه، ۸۳۰۰ مجله، ۲۷۰۰ ایستگاه رادیو و ۵۵۰ دستگاه تلویزیون روی لیست دریافت کنندگان مطلب از مرکز اطلاعاتی ارتش هستند!

علاوه بر این رهبران بزرگ اتحادیه‌های کارگری نیز در این میان نقش عمده‌ای را بعهده دارند.

جورج مینی، رهبر بزرگترین مجتمع اتحادیه‌های کارگری امریکا که چندین میلیون نفر عضو دارد (ا-اف-ال-سی-آی-او)، جنگ ویتنام را "جنگ مقدس" میخواند و تا امروز نیز از خاتمه‌ی جنگ اظهار ناخشنودی میکنند. این رهبران اتحادیه‌های کارگری با تمسک باین عذر گناه اگر جنگ متوقف شود کارخانه‌ها خوابیده و کارگران بیکار میشوند، ادامه‌ی جنگ را بسود طبقه‌ی کارگر قلمداد میکنند. گوئی که کارخانه‌ها فقط میتواند هواپیمای بمب افکن و ناپالم بسازند. ولی واقعیت شرایط اقتصادی عده‌ی زیادی از کارگران را هشیار کرد و بهمین دلیل در اواخر سالهای ۶۰ و اوائل سالهای ۷۰ تعداد کارگرانی که به جریان‌ات ضد جنگ پیوستند روز افزون بود. سناتور فولبرایت در اوت ۶۹ اعلام داشت که جورج مینی بیش از ۳۲ میلیون دلار بابت دفاع از جنگ ویتنام برای خود و اتحادیه‌اش رشوه گرفته است.

بسیاری از دانشگاهها و موسسات تحقیقاتی نیز در همکاری با مجتمع شریک جرمند. بر روی لیست دریافت کنندگان کمک از پنتاگون، دانشگاههای معتبری مانند هاروارد، ام آی تی و استانفورد و راجستر و نیز دانشگاههای برکلی کالیفرنیا و پنسیلوانیا و شیکاگو و بیش از ۴۰۰ دانشگاه و موسسه عالی تحقیقاتی بچشم میخورند. این دانشگاهها با اخذ کمک از پنتاگون در رشتههای مورد علاقهی آنها تحقیق میکنند و این تحقیقات از رشتههای خاص فیزیک و شیمی و بیولوژی و روانشناسی تا میدانهای بطور آشکار نظامی را در بر میگیرد.

هدیه دانشگاه عالی مقام هاروارد به بشریت است :

انتصاب استادان دانشگاه به مشاغل حساس وزارت دفاع و بر عکس، دخول ژنرالهای بازنشسته در هیئت امنای دانشگاهها و حتی در کادر آکادمیک آنها، نیز روشهایی هستند که علاوه بر پول، در گرداندن این موسسات تحقیقاتی در جهت هدفهای مجتمع نظامی - صنعتی موثرند.

معهدا در مورد دانشگاهها این نکته را نیز باید اضافه کرد که بخاطر این وابستگی، دانشگاهها مطلقاً در دست این مجتمع نیستند. انحصارات دیگر هم نفوذ دارند و معمولاً منتجهی نیروهای وارده است که جهت عمدهی حرکت دانشگاه خاصی را معین میکند. ((موسسهی تحقیقاتی راند)) که صد در صد در خدمت این مجتمع هست را با (نیو اسکول فور سوئال ریسرچ) نباید بایک چوب راند.

بدیهی است که سیاست سازندگان کالای مرگ چیزی بجز فراهم آوردن مرگ برای خلقهای جهان - و نیز برای خلق آمریکا - نمیتواند باشد. برای اعمال این سیاست هیستری ضد کمونیسم در سطح کشوری و بین المللی بشدت رواج داده میشود. اما بر حسب مقتضیات کشوری و بین المللی نحوه ابراز این محتوای ضد کمونیستی، و بر آن مبنی نحوه فرموله کردن سیاست دفاعی آمریکا، تغییر میکند.

در سالهای بعد از جنگ دوم، سیاست ابراز شده بر اساس "جنگ جلو گیر" بود. بدین معنی که گفته میشد برای جلوگیری از خطر کمونیسم باید با سلاح اتمی به شوروی حمله کرد و آنرا نابود ساخت. با وجود آنکه اتمی شدن شوروی در سال ۱۹۴۹ این خطر را کاهش داد، معهدا سند ((۶۸-ان - اس - سی)) تقریباً دست طبقه‌ی حاکمه را در همان سال در کشاندن کشور بهر طریقی که میخواهند و بالا بردن میزان تسلیحات تا حدی که قدرت تصور آنها اجازه میداد باز گذاشت.

سیاست مجتمع پس از جنگ کره مبتنی بر ((تلافی وسیع)) بود و سپس به "جنگ محدود" و پاسخ انعطاف پذیر ولابلای اینها "دو و نیم جنگ" و "یک و نیم جنگ" و بالاخره دکترین نیکسون (دکترین گوام) رسید. برداشت در همگان یکی بود - و آن حفظ تفوق قدرت آمریکا بر جهان بود. ولی واژه و نحوه‌ی ادای آن بر حسب شرایط داخلی و جهانی تغییر میکرد. هم اکنون پا بیای سیاست همزیستی مسالمت آمیز بیش از ۴۰۰ پایگاه بزرگ و ۳۰۰۰ پایگاه کوچک

نظامی امریکا در گوشه و کنار جهان به رتق و فتق امور صلح مشغولند؛

معهدا یک نکته را باید بخاطر داشت و آن اینست که گر چه قدرت این مجتمع بطور وحشت انگیزی در حال افزایش است (بطوریکه اکنون ۲۱٪ کارگران و کارمندان امریکائی در موسسات این مجتمع کار میکنند)، و گرچه ممکن است روزی میلیتاریسم مطلق و فاشیسم عیان بر امریکا کاملاً حاکم شود، معهدا این سیر صعودی یکنواخت و بدون مقابله با قدرتمندان دیگر خارجی و داخلی نبوده است. برای روشن تر شدن این قضیه باید توضیحاتی در این زمینه بدهیم.

هرزبندی انحصارات

هنگامیکه صحبت از انحصارات و تقسیم بندی آنها و عملکرد آنها میکنیم باید چند نکته را بخاطر داشته باشیم.

اولاً حدود و شعور این تقسیم بندیها هیچگاه کاملاً خط کشی شده و دقیق نیست. بجز در موارد خاص، یک شرکت یک موسسه و یک دانشگاه منحصرأ در کنترل یک انحصار نیست. نباید از این تقسیم بندی یک جزم ساخت و همه چیز را بزور در آن گنجانید. تقسیم بندی از شناخت انحصارات بوجود میآید و نه انحصارات از شناخت تقسیم بندی. این امر حتی در مورد یک سرمایه دار واحد هم گاه صادق است. فی المثل راکفلر را در نظر بگیرید و خواهید دید که او در رشته های مختلف سرمایه گذاری کرده است. همینطور سرمایه داران بزرگ دیگر مانند گتی و هیوز و امثالهم. آنچه از نظر یک سرمایه دار، یک

عضو هیئت مدیره‌ی یک شرکت، مهم است برآیند نیروهای موجود است، و نه تک‌تک آنها، هنگامیکه سرمایه‌داری مانند راکفلر در رشته‌های مختلف سرمایه دارد، در توصیه یا تحمیل نظر خاصی، چنان روشی را اتخاذ میکند که اگر در یک جا ضرر ببرد در جای دیگر چند برابر نفع کند. بنابراین این اگر فقط یک واحد اقتصادی که او در آن ضرر میکند در نظر گرفته شود ممکن است باعث تعجب گردد که چرا او ((بضرر)) خود اقدامی کرده است. ولی باید دانست که ((خود)) او در همین واحد خلاصه نمیشود. همینطور انحصارات بزرگی را می‌بینیم که هم در بخش غیر نظامی و هم بخش نظامی سرمایه گذاشته‌اند. کمپانی کرایسلر نمونه‌ی بارز آنهاست.

علاوه بر اینها بسیاری از انحصارات غیر نظامی هم سبیلشان با قرار دادهای کوچکتر نظامی چرب میشود. و این همان سیاستی است که در مورد دانشگاهها مثالش را زدیم. برای امریکائی‌ها ((کره مالیدن به دو طرف نان)) یک قاعده است منتهی باید دید کدام طرف نان چربی بیشتری میگیرد!

علاوه بر همه‌ی اینها در سالهای ۶۰ پدیده‌ای رشد کرد که در نوع خود جدید بود. این پدیده کانگومریت نام دارد. کانگومریت (انبوه - تراکم) انحصاراتی هستند که بطور وسیع مرزهای سنتی انحصاراتی را مخدوش میکنند.

ما در فوق گفتیم که انحصارات لزوماً مرزها را محترم نمی‌شمارند مع‌هذا عمدتاً در محدوده رشته خود میمانند و تجاوزات آنها از میدان خود وسیع نیست. ولی کانگومریتها انحصاراتی هستند که باین مرزها بطور وسیع تجاوز میکنند. انحصاراتی بوجود

آمدند که در صنایع مختلف از کاغذ و کفش گرفته تا نفت و فولاد، سرمایه‌گذاری کردند. هر کمپانی کوچکتری را که ورشکست میشد و یا بزرگت میافتاد - صرفنظر از اینکه به رشته آنها مربوط بود یا نه - میخریدند. برجسته‌ترین این انحصارات آی تی است که انحصار کالاها و خدمات متعددی را در صنایع مختلف نظامی و غیر نظامی در دست دارد و وسعت جهانی یافته است. داستان نفوذ آی تی در شیلی و کودتای ضدآلنده شهرت جهانی پیدا کرده این پدیده بسرعتی گسترش یافت که موجب وحشت انحصارات سنتی شد. قانون ضد تراست نیز چندان در این مورد برائشی نداشت (در حقیقت در گذشته هم قانون ضد تراست فقط برای جلوگیری از وجود آمدن تراستهای جدید و رقابت با انحصارات سنتی بکار میرفت). معیذا در این مورد چون رشته‌های مورد سرمایه‌گذاری شامل یک کالای واحد یا مشتقات آن نمیشد بنا بر این "قانونا" لفظ انحصار در مورد آنها مصداق پیدا نمیکرد. معیذا قدرتمندان دیگر ساکت ننشستند. فشار انحصارات دیگر در زمان نیکسون یک بازرسی در مورد این کمپانی را متوقف کرد. باین بهانه که دولت آمریکا قادر کافی برای بررسی دقیق وضع این کمپانی در اختیار ندارد! یعنی بزبان خیلی روشن، هر کمپانی که جثه‌اش با اندازه آی تی شدا از تعقیب مصون است. معیذا پس از سقوط نیکسون فعلاً" قرار شده که کمپانی را بدادگاه بکشند ولی بدنیت بدانید که تخمین زده میشد بود جریان دادگاه حدود ۱۰ سال طول خواهد کشید.

معیذا با وجود آنکه انحصارات سنتی نتوانستند فوراً از پس آی تی بیایند، حداقل نتوانستند جلورشدها نگلو مریت‌های کوچکتر را بگیرند و از تعداد و سرعت رشد آنها بکاهند تا جریان در جهت تثبیت و محترم داشتن نسبی همان مرزهای سنتی حرکت کند

اکنون باید باین تصویر پیچیده از وضع انحصارات سیستم
عظیم انحصارات بین المللی که در چندین کشور مختلف
(امپریالیستی و غیرامپریالیستی) سرمایه دارند، در کشورهای
دیگر حکومت ها را تغییر میدهند و هر یک در هر نقطه طالب سیاست
خاصی هستند ، اضافه شود . در این هنگام دیده میشود که با
چه سیستم پیچیده‌ای روبرو هستیم، و البته جز اینهم از بزرگترین
قدرت امپریالیستی جهان انتظاری نیست .

مرزهای دیگر

مادر اینجا بطور عمده تقسیم بندی هائی را که صرفاً بر
مبنای منافع اقتصادی شده است ذکر کردیم ولی خاتمه تشریح
به این نقطه موجب بروز گمراهی و ادامه اعتیاد به ساده
پنداری میشود .
مسائل اقتصادی زیربنای تکامل جامعه هستند، ولی مسائل
روبنائی که منبعت از آن ، و از نظامهای پیشین و شواهد و
جوانه‌های نظام آینده هستند نیز در تقسیم بندی طبقه حاکمه
نقش بسیار مهمی را ایفاء میکنند .
زمانی بود که جنگ داخلی آمریکا بر مبنای تضاد عمده
اقتصادی شمال و جنوب آمریکا بوقوع پیوست . اکنون بیش از صد
سال از آن واقعه میگذرد ، منافع اقتصادی شمال و جنوب در
یک سیستم سرمایه داری یگانه بهم پیوسته است ، مع هذا
تفاوتهای شمال جنوب از بین نرفته است و اعتبار و قدرت خود
را علیرغم زمان حفظ کرده است و مرزبندی سیاسی واضحی را
ایجاد میکند . گرایش شمال بیشتر در جهت لیبرالیسم و جنوب
در جهت محافظه کاری است، و این امر از مسئله نحوه سرمایه
گذاری ، تا نحوه خرید نیروی کار و استثمار و بر خورد با

تفاوت‌های سنی و جنسی و نژادی و مذهبی را دربر می‌گیرد. جنوب و شمال به نظر تردید و نااطمینانی بهم مینگرند و این امر حتی در سطح زندگی روزمره افراد عادی غیر سرمایه‌دار (ولی تحت تأثیر فرهنگ بورژوازی) هم عیان میشود. این یک مرز تاریخی است که پایه‌های اقتصادی در گذشته داشته و امروز هم گرچه بدون دلیل اقتصادی نیست ولی مسائل سیاسی و ایدئولوژیک و تاریخی بار بیشتر آن را حمل میکنند .

مبارزات احزاب قدیمی ، وابستگی سنتی و حتی "طبیعی" افراد با این احزاب نیز در مجموع تأثیر زیادی دارد . در آمریکا برخلاف بیشتر نقاط جهان ، احزاب قدیمی از یک موضوع ایدئولوژیک واحد حرکت نمیکنند . حزب دمکرات در جمع لیبرال‌تر از حزب جمهوری خواه است ، ولی جنوب نژادپرستان عمده‌تر از حزب دمکرات است . حزب دمکرات در جنوب " سنت است " است . جورج والس فرماندار فاشیست آلاباما عضو حزب دمکرات و مک‌گاورن لیبرال هم عضو همین حزب است . همین وسعت طیف در حزب جمهوری خواه هم دیده میشود . همان‌طور که گفتیم دلائل این وضع مغشوش علاوه بر مسائل اقتصادی همان تقسیم بندیهای تاریخی و سنتی و مذهبی ۰۰۰۰ است .

رقابت انحصارات

انحصارات از میان انبوه متراکم این تضادها و مرزها است که قدرت خود را اعمال میکنند . ولی درست بخاطر پیچیدگی این روابط و اضافه شدن مسائل اقتصادی و سیاسی بین المللی ، درهمه و هر مورد وضع مطابق میل انحصار قویتر نیست (گوکه در جمع چنین است) . برآیند نیروهاست که در هر مورد مشخص نتیجه را معین میکند ، و نه نیروی واحد قویتر .

سنتاً بین انحصارات نفتی و مجتمع نظامی - صنعتی ،
نوعی اشتلاف در مقابل بخش غیر نظامی وجود داشته است و در
اغلب موارد سیاست داخلی و خارجی مورد نظر این انحصارات
در یک جهت بوده است ، ولی البته نه همیشه . معهدا مبارزات
ایندو (مثلاً برسر قضیه اسرائیل) نیز بسیار مهم و گسـاه
تعیین کننده هستند . انحصارات نفتی در سو دجوئی های خود
در عرصه جهانی هر جا که پای سیاست و تطمیع بازمیمانند ،
پشتیبان طبیعی خود را در مجتمع نظامی - صنعتی میافتند ، و
این امر سابقه بسیار طولانی تری از سابقه گسترش جهانی
بخش غیر نظامی دارد ، بخشی که عمدتاً پس از جنگ جهانی دوم
نقاطی را گشود .

تضادهای انحصارات ، با وجود آنکه میکوشند حد ظهور آنرا
کنترل کنند ، گاه به ابعاد وسیعی میرسد و بسیاری از اسرار از
پرده بیرون میافتند . " در ز دادن " خبرد خالت سیادر شیلی و
سپس در امور داخلی آمریکا ، تحقیقات پرسرو صدا از راکفلر قبل
از تصدی مقام معاونت ریاست جمهوری ، صدور اتهام نامه علیه
آی تی تی ، و وسعت یافتن تحقیقات در مورد افتضاح و اترگیت و
موارد بسیار دیگر ننها گوشه هائی عیان شده از این جدال
انحصارات هستند . (البته در مورد و اترگیت باید توجه داشت
که آنز جا مردم کاملاً درست بود ، معهدا هنگامی که کسانی مانند
دیالی شهردار گانگستر شیکاگو هم جزء انتقاد کنندگان میشود
باید نقش انحصارات را هم دید . جنایت سیادر شیلی کوچکتر از
افتضاح و اترگیت نبود معهدا عثری از ا عشار تبلیغاتی کسه در
مورد و اترگیت بعمل آمد در این مورد بعمل نیامد) .
علاوه بر این شخص رئیس جمهور هم در مبارزه و جدالت
انحصارات جهت دادن با این برخورد ها نقش مؤثری دارد . معهدا

در آمریکا هر چند هم که رئیس جمهور سنتا وابسته بیکی از انحصارات است (مانند کندی به بخش غیر نظامی ، نیکسون به انحصارات نفتی و فورد به مجتمع نظامی - صنعتی) با همه اینها مجبور است که بین منافع انحصارات بازی کند و زمانی باین و گاه به آن امتیاز بدهد ، و البته طبیعی است که هیچگاه ولینعمت صلی خود را فراموش نمیکند . این بازی ، این امتیاز دادن و این سازش ، ممکن است در اذهان ساده شبهات غیر واقعی را ایجاد کند . باین معنی که سؤال شود که اگر نیکسون عامل انحصارات نفتی بود چرا سطح مزدها و نرخ ها را ثابت کرد (چیزی که مطابق خواست بخش غیر نظامی بود) و مانند آن . این افراد فراموش میکنند که با چه سیستم پیچیده و معضلی سروکار دارند تصور میکنند که رئیس جمهور آمریکا هم مانند شاه سفیه ایران باید خیلی رو راست و یکطرفی همه ی قضایا را بنفع شخص خود و یا ارباب خود حل کند ، و اگر امتیازی بدیگری داد این نشانه ی عدم وابستگی اوست ، دلیل "مستقل" بودن اوست .

آقای پرزیدنت فورد ، نماینده ی با سابقه ی جناح نظامی - صنعتی ، کسیکه در سال ۶۷ پس از جنگ اعراب و اسرائیل اظهار داشت که با هر دانشجوی عرب باید بمشابهی یک جاسوس رفتار شود ، در مقام فعلی مجبور به گردن نهادن به بعضی از خواسته های جناحهای دیگر است . جرال د فورد نماینده ی مجلس و جرال د فورد رئیس جمهور ماهیتا یکی هستند ولی دو نخودی عملکرد دارند ، و بهمین دلیل است که هنگامی که وی تحت فشار بخش غیر نظامی مجبور شد کوشش نیم بندی (بقول مطبوعات امریکائی ، فورد نیم قلبی) برای پائین آوردن قیمت نفت بکند ، شاه خیلی خوب میدانست که

"همه‌ی قلب" آقای فورد چه می‌خواهد، و بهمین دلیل برای کمک به او و تکمیل صحنه سازی، شمشیری هم در استرالیا کشید تا توجیه فورد را برای مردم و انحصارات دیگر مبنی بر اینکه "ما کوشش کردیم و همانقدر از اعلیحضرت عصبانی شدیم که دو بازیکن تئاتر از هم میشوند". ایشان هم دنبال قضایا را نگرفتند، و بالاخره کی سینجر اعلام داشت که افزایش قیمت نفت یک واقعیت است! (کاریش نمیشود کرد!) بجز بخشی از مطبوعات و رادیو تلویزیونهای امریکا که مستقیماً در دست انحصارات نفتی و مجتمع نظامی - صنعتی است و تعداد آنها هم چنانکه گفتیم کم نیست، قسمت عمده‌ی وسائل ارتباط جمعی سنتا تحت نفوذ و کنترل (و تملک) بخش غیر نظامی قرار دارد. با قید این احتیاط که این امر هم باز مطلق نیست، هر سه دسته مجبورند که امتیازاتی بیدیگر بدهند، ضمن مبارزه با هم، جمعاً برای تحمیق و استثمار مردم بکوشند. مضافاً اینکه در هیئت‌گردانندگان اکثر روزنامه‌های بزرگ افرادی با وابستگی‌های مختلف وجود دارند که زمینه‌ی مادی این جهت‌گیری‌های مختلف را می‌سازند. هنگامیکه جنگ ویتنام بیش از حد مورد انتظار، مردم را نسبت به نظامیان بی‌اعتماد میکند، حتی مطبوعات و رادیوها و تلویزیونهای لیبرال هم بخشی از مطالب خود را در جهت آبرو دادن مجدد به آنها می‌آورند. آنها آنقدرها هم ساده‌لوح نیستند که لزوماً وجود "معتدل" رقیب خود را درک نکنند.

رقابت در عرصه جهانی

این رقابت که در صحنه‌ی داخلی حدی و مرزی جز ترس

از آگاهی مردم ندارد در صحنه‌ی جهانی ویژگیهای دیگری هم دارد.

امپریالیسم در نقاط مختلف جهان به نحوه‌های مختلف عمل میکند.

اصولا معنای امپریالیسم امریکا، برای مردم در نقاط مختلف جهان متفاوت است گو اینکه این تفاوتها فقط در جلوه جنبه‌های مختلف است و نه ناشی از ماهیت تغییر یافته آن.

امپریالیسم در گسترش خود و بلعیدن یا ادغام سرمایه‌های محلی در سرمایه‌ی جهانی، بطور ناگهانی و بی - مطالعه عمل نمیکند. پس از بررسی زمینه و احساس اطمینان، یکی از انحصارات بر حسب شرایط محلی پای پیش می‌گذارد و بمیزان محدود سرمایه‌گذاری می‌کند. در اینحال نمایندگان دولت امریکا در آن محل در حقیقت صرفاً بصورت نمایندگان آن انحصار خاص عمل می‌کنند. چون کل منافع اقتصادی امریکا در آن مقطع از زمان و در آن نقطه در منافع آن انحصار خاص خلاصه می‌شود. مثلاً اگر آن انحصار، نفتی باشد، سیاست امریکا در آن محل در جهت تقویت آن انحصار، یعنی سیاست نفتی است. (البته مواردی هم هست که سیاست امریکا در نقطه‌ی معینی بملاحظه‌ی مسائل جهانی، با منافع انحصار خاصی موافق نیست). ولی این وضع دوام چندانی نخواهد داشت و دیر یا زود پای انحصارات دیگر هم بمیان می‌آید و صحنه، صحنه‌ی جنگ می‌شود.

در این حال سیاست امریکا در منطقه چه خواهد بود؟ بدیهی است که همه‌ی انحصارات باندازه‌ی هم از سیاست واحدی راضی نخواهند بود. سهل است، بعضی ممکن است

بشدت ناراضی هم باشند و علیه آن مبارزه کنند. آیا همه انحصارات در خاک آمریکا از یک رئیس جمهور واحد راضی هستند که توقع داشته باشیم در خارج از آمریکا چنین باشند؟ آیا همه انحصارات در داخل آمریکا از اتخاذ سیاست واحد حکومتی راضی هستند که توقع داشته باشیم در خارج از آمریکا از سیاست واحد یک حکومت راضی باشند؟ بدیهی است که چنین نیست، و این امر، یعنی کشیده شدن دامنه‌ی این تضادها به کشورهای خارج با تشدید نفوذ امپریالیسم و با گسترش منافع آن و درگیری جناح‌های مختلف افزایش خواهد یافت. اینها بخشی مسلم از حرکت جهانی سرمایه، از جهانی شدن سرمایه، از ادغام سرمایه‌های محلی در سرمایه جهانی، هستند. و اینها دلیل جناح بندیها و اظهارات متفاوتی است که در اینجا و آنجا منعکس می شود.

نمونه‌ی خیلی روشن این جدال قضیه‌ی ویتنام است. در حالیکه جناح نظامی - صنعتی از هیچ کوششی برای بزرگ چهره‌ی تیو و تقویت او خودداری نمی کند، بخش غیر نظامی که مبالغ زیادی از جنگ متضرر شده است بشدت از او انتقاد می کند. و البته برای خوانندگان ما بدیهی است که این بزرگ و این انتقاد تا جائی و تا زمانی ادامه خواهد یافت که در جمع در خدمت سرکوبی خلق ویتنام و ادامه استثمار آن باشد.

"سازمان نیویورک تایمز!" و یا بقول نیکسون محور نیویورک - واشنگتن و بعبارت دیگر نمایندگان بخش غیر نظامی که سالها خواستار خروج نیروهای نظامی آمریکا از ویتنام بود، به ویتکنگها هشدار میدهد که مواظب رفتار

خود باشند. این آقایان لیبرال مخالف ادامه‌ی کاری در ویتنام نبوده و نیستند. آنها خواهان خروج نظامیها و ورود خودشان هستند. همین مسئله یعنی مبارزه‌ی انحصارات که در مورد ویتنام بعثت طول مدت و سابقه‌ی آن واضح شده است در مورد یونان و کره و سایر کشورها هم بچشم میخورد و اکنون در مورد ایران نیز عیان شده است.

* تضاد انحصارات در ایران *

در اوائل مقاله گفتیم که "دکترین نوام" مخلوق نیکسون چهره‌ی جدید ادامه‌ی همان سیاستهای قدیمی بسود ولی هر چیز جدید ویژگیهای خود را نیز دارد. مطابق این آئین، امور آسیائی ها به آسیائی ها واگذار می شود. ویتنام درس بزرگی به آنان آموخته بود. امریکا دیگر قدرت اقتصادی درگیری در جنگهای محدود، متعدد و طولانی را نداشت و از طرف دیگر به تجربه دریافته بود که حضور نیروهای او موجب چه عکس العمل هائی در منطقه خواهد شد. بنابر این یک گام دیگر در تکامل سیاست نو استعماری برداشته بود. گامی که بنظر ما هم طبیعی و هم مهم است.

اگر برای اداره‌ی کشورهای نومستعمره، دیگر حضور نیروهای نظامی کشور استعمارگر صحیح نیست و باید امور آنجا را توسط دست نشانندگان محلی چرخاند، چرا از همین نیروها برای توسعه‌ی تجاوز به مناطق دیگر استفاده نشود؟ مگر استعمارگر کهن از نیروهای مستعمرات خود -- مثلاً هند در سرکوبی مبارزات سایر مناطق استفاده نمی کرد؟ چه مانعی در استقرار این شیوه از استعمار کهن وجود دارد؟ مگر ایندو هر دو ماهیتاً استعمارگر نیستند؟

مانعی وجود نداشت و منافع بسیاری هم وجود داشت و بهمین دلیل هم بایستی عملی می شد و شد. در اینجا بود که ویژگیهای خاص ایران به دلائلی که در گذشته بر شمرده ایم چنان بود که ایران به افتخار انتصاب باین سمت، سمت دستیار و بقول خود امریکائیها "قائم مقام" و بقول اعلیحضرت آریامهر نگهبان منطقه نائل شد.

زیر بنای اقتصادی مناسب، و روبنای هماهنگ با آن، بمنظور توسعه و گسترش نفوذ و منافع امپریالیسم و هم بمنظور تقبل این وظیفه، چیزی بود که در بطن خود خرده امپریالیست^(۱) شدن ایران را می پروراند. دکترین گوام این مسئله را تنها تسریع می کرد.

پا بیای این جریانات بحران انرژی (هم ساختگی و هم واقعی)، بازی کمپانی های نفتی و دست نشانندگان درجه اول آنها مانند ملک فیصل، پیدایش میلیاردها پترودلار، تشدید بحران ماهیتی سرمایه داری، گامی جدید در سیاست همزیستی مسالمت آمیز (دتانت)، پا بپا، در نتیجه و بعضی صرفا در دنباله ی هم بوجود آمدند. در اینجا ما به تقدم و تاخر، یا عامل و معلول بودن این جریانات نمی پردازیم آنچه مورد بحث ماست اینست که در نتیجه تمام این وقایع سریع و وسیع، چه تغییراتی در تناسب نیروهای انحصارات بوجود آمد. درآمد انحصارات نفتی سر بفلک کشید. درآمد آنها تنها ازدیاد نیافت، چند و چندین برابر شد، و به همین میزان قدرت و نقش آنها. فراموش نکنید که سرمایه ی نفتی و سرمایه ی صنعتی و سرمایه ی... نداریم. سرمایه، سرمایه ی مالی است، صرفنظر از محل و نحوه ی انباشتی. و این امر، یعنی انباشت فوق العاده ی سرمایه تحت کنترل

نفتی ها ، برای انحصارات دیگر (و عمدتاً بخش غیر نظامی) از دو جهت ضربیه شدیدی محسوب می شد .

۱- زیاد شدن سهم انحصارات نفتی در سرمایه کلی جامعه و بنا بر این کسب سیادت بر آن . کمپانیهای نفتی با در اختیار داشتن چنین سرمایه هنگفتی طبعاً در اجرای خواست تاریخی خود مبنی بر کنترل سایر منابع انرژی حریص تر و نیز پر قدرت تر شده اند و این امر آنها را به جدال حیاتی ممتدی با انحصارات بخش غیر نظامی که چشم طمع باین منافع جدید سودآور داشت ، و حتی با مجتمع نظامی - صنعتی که خواب تسلط بر پازهای از این منابع را می دید کشانده است . مبارزه های خونین و شدید برای فتح این سرزمین بکر . جالب اینجاست که کمپانیهای نفتی چنان تسلط بر این منابع را حق مسلم خود می دانند که علیرغم اینهمه ثروت بارآورده ای سالهاً اخیر ، از اینکه برای تسلط بر همه منابع انرژی پول کافی ندارند شکوه می کنند!

بهر حال هر یک از این انحصارات این بخش را حق مشروع خود میدانند ، و بهمین جهت نظامیها و غیر نظامیها هم در مبارزه داخل شده اند .

۲- زیاد شدن قیمت سوخت و تشدید تورم و بالاخره رکود اقتصادی . این دو عامل اخیر که دلائل پیدایششان در بطن و ماهیت سیستم سرمایه داری است توأم با عامل اول یعنی گران شدن سوخت ، فشار اصلی خود را بر بخش غیر نظامی (که مصرف کننده ای انرژی است) می گذارد . البته مجتمع نظامی - صنعتی هم از این جهت متضرر می شود ولی آنها راههای جبران دیگری دارند . مجتمع

نظامی - صنعتی سنتا برای تحمیق افکار عمومی و سود-
 جوئی بیشتر همیشه از خطر "ورشکسته شدن" صحبت
 می کرده است و این چیز تازه‌ای نیست. درست در
 زمانیکه فریاد و امصیبت‌های این مجتمع بلند بود،
 موری وید نیام، معاون خزانه‌داری امریکا فاش ساخت
 که سود خالص این صنایع ۱۷/۵ درصد بوده است (در
 قیاس با سود سایر صنایع که ۱۰/۶ درصد بود) کمیسیون
 "صرفه‌جوئی در امور دولتی" کنگره اظهار داشت که
 "شواهد کافی وجود دارد که سود قراردادهای مربوط به
 امور دفاعی (نظامی) از سود فعالیت‌های بخش غیر
 دفاعی (غیر نظامی) بیشتر است. پس کمیسیون ادعای
 وزارت دفاع (مبنی بر ضرر کردن این انحصارات) را -
 وارد نمی‌داند" (مدارک کنگره‌ی ۹۱). بررسی ۱۴۶
 قرارداد دفاعی (دربر گیرنده‌ی مبلغی بیش از ۴ میلیارد
 دلار) نشان داده است که میزان سود در این قراردادها
 بیش از ۵۶٪ بوده است! (مجله‌ی تایم، ۸ مارس ۷۱).
 ولی البته سیاست مجتمع برای تحمیق مردم عمو—
 نمی‌شود و هنوز هم که هنوز است آنها از خطر "ورشکستگی"
 صحبت می‌کنند و آمارهای ضد در صد قلبی می‌دهند. و در
 عین حال با حیل‌های قانونی حتی از بازرسی دفاتر حساب
 خود توسط اداره‌ی حسابرسی عمومی دولت فدرال جلوگیری
 می‌کنند. مکنامارا وزیر دفاع اسبق امریکا که از طرف
 انحصارات دیگر بر پنتاگون تحمیل شده بود کوشید که جلو
 این سود را بنفع انحصارات دیگر بگیرد و سالها هم تلاش
 بیهوده‌ای کرد ولی بالاخره عذر خودش خواسته شد.
 بهر حال این جریان‌ات‌اخیر کودتائی بود (و یا اگر

بخواهیم خیلی محتاطانه صحبت کنیم بهره‌برداری بود) که کمپانیهای نفتی از جریانات جهانی کردند. در این میان انحصارات نظامی - صنعتی با تشدید بحران خاور میانه و بالا رفتن میزان فروش اسلحه بنحوی سرسام آور تا اندازه ۴ جبران مافات کردند. ولی البته می‌دانیم که پایه‌های فروش اسلحه از قبل ریخته شده بود و پس از اتخاذ دکترین گوام فروش اسلحه به کشورهایی مانند ایران ابعاد نجومی پیدا کرده بود. میزان خرید اسلحه توسط شاه از این - مجتمع برآستی حیرت‌آور است، ولی شاه دو دلیل "موجه" برای اینکار دارد. او هم باید بتواند نقش مجری کثافت کاریهای آمریکا در منطقه را بعهده بگیرد و این محتاج اسلحه است و هم اینکه باید احتیاج مبرم ولی نعمت اصلی خود یعنی مجتمع نظامی - صنعتی را ارضاء کند. شاه پس از فرار خود در مرداد ۳۲، مطلقاً به ژنرال شوار تسکف، "دالس و کیم روزولت، این نمایندگان با تدبیر مجتمع نظامی - صنعتی سر سپرد. آنها بودند که انحصارات نفتی را (بعنوان همکاران زمیندار خود) در جریانات وارد کردند. آنها بودند که پیمان بغداد و پیمان سنتو را برای - درست کردند. هنگامیکه کندی رئیس‌جمهور شد، شاه حتی به دستور اربابان حقیقی (بگوئیم دست اول) خود یعنی مجتمع نظامی - صنعتی، براحتهی تن به اجرای برنامه‌های او نمی - داد. دکتر امینی و ارسنجانی لازم بودند که برای اوانشلا سفید کنند. معهذا بعد که فواید این دوران‌دیشی جناح هوشمندتر امپریالیسم برای همه‌ی انحصارات روشن شد، شاه تازه بیادش افتاد که انقلاب را او کرده است! (اخیراً هم دستور دادند اسم انقلاب سفید به انقلاب شاه و مردم تغییر

کند، انقلابی که نه شاه در آن دخالت داشت و نه مردم! و دیگران برایشان انقلابیدند!) بهر حال میزان خرید تسلیحات نظامی توسط شاه احتیاجی به روشنگری ندارد و بیچاره خود شاه هم از قبل می گفت که تا پنی آخر را در امریکا خرج میکند. اکنون هم بقول خود وفا میکند. (ولی در حقیقت شاه بیچاره نیست. بیچاره آنهاست. هستند که اظهار میکردند و یا میکنند که با کرنش در مقابلش، او را از وابستگی به امپریالیسم باز خواهند داشت!)

گفتیم خریدهای شاه سرسام آور بود. ولی چنانچه میدانید اکنون دیگر مسئلهی خرید تنها مطرح نیست. اکنون مسئلهی دادن وام به انحصارات نظامی - صنعتی و کمک آشکار به آنها مطرح است. بگفتهی کمپانی گرومان میزان کمکهای شاه آنقدر دوراندیشانه و سخاوتمندانه بود که آنها را از خطر ورشکستگی نجات داده است! (یعنی سهم ما رسید، متشکریم!)

در چنین وضعی که انحصارات نفتی و نظامی متشکر شدند، وضع انحصارات غیرنظامی چه میشود؟ این درست نقطهی دره آور نیویورک تایمزها و اعوان و انصار است گفتیم که گران شدن نفت، فشار اصلی خود را بر روی این انحصارات وارد کرد و هم اینها هستند که بیش از همه از تورم و بحران ماهیتی سرمایه داری صدمه می بینند و توقع جبران دارند. یواس نیوز مجلهی ارگان مجتمع نظامی - صنعتی می نویسد "گرانی نفت زیاد هم بضرر امریکا تمام نشد. امریکا بابت نفت و تورم ۲۵ میلیارد دلار بیشتر از سال قبل پول پرداخته است ولی در عوض ۳۸ میلیارد دلار

در سال گذشته پول بیشتر وارد امریکا شده است" نکته‌ی خیلی جالبی است، اما اگر یک سؤال را مطرح می‌کرد جالب‌تر میشد. و آن اینکه ۲۰ میلیارد از جیب چه انحصاراتی رفت و ۳۸ میلیارد ب‌جیب چه انحصاراتی ریخته شد؟ باید دید وقتی می‌گوید بضرر امریکا نیست کدام امریکا را می‌گوید امریکای کدام انحصار را؟

شاه در نطق خود در سفر استرالیا اظهار داشت که به بخش غیر نظامی هم مرحمتی خواهد کرد و اظهار فرمودند "که مادر کمپانی جنرال موتور و جنرال الکتریک و سایر کمپانی‌هایی که نام جنرال دارد (مرحبا باین درجه از خنگی!) هم سرمایه‌گذاری خواهیم کرد." منظور ایشان بخش غیر نظامی بود ولی البته مگر میشود بهمه رسید؟ اگر اینطور میشد که دیگر کودتای نفتی‌ها بی معنی بود.

شاه حتی چند ماه پیش که مجبور بود ۴ میلیارد دلار وسائل ارتباط جمعی از امریکا بخرد (که به مجتمع نظامی - صنعتی ربطی نداشت) این خرید را از طریق دلالتی پنتاگون انجام داد. یعنی یک انحصار دلال او و انحصار دیگر شد. این عمل بقدری عجیب و در تاریخ معاملات جهان بی نظیر بود که شاه مورد سوال خبرنگاران خارجی قرار گرفت. جواب او خیلی گویا بود. ایشان اظهار داشتند طی

سالها به نیروی هوایی امریکا اعتماد پیدا کردیم" (۱) تعجب ندارد، آیا کسی خیال میکند آقای هلمز برای هواخوری بایران رفته‌است؟ در حالی که این مطبوعات انتقادات خود را از شاه ردیف میکند، آقای هلمز در جواب استفساریکی از نمایندگان مجلس امریکا بالحن شاعرانه‌ای (بقول جک اندرسون از معروفترین روزنامه‌نگاران امریکائی) مینویسد:

سفارت (آمریکا در ایران) خوشوقت است که آقای گیلمن
نماینده کنکره ، ایران را درمأ موریت مطالعاتی خود که در
پیش دارد گنجانده است . سفارت مقدم او را به این کشور دوست و
مترقی که اهمیت استراتژیک بسیار مهمی برای آمریکا دارد
گرامی می شمارد .

بین این سخن آقای سیمون وزیر خزانه داری آمریکا که
میگوید شاه دیوانه است و تمام پولهایش را اسلحه میخرد تفاوت
فاحشی است . تکلیف آقای هلمز که روشن است . آقای سیمون هم
از اینکه قرارداد ۵ میلیارد دلاری شاه با کمپانی نفتی اشلند
بمنفع خرید اسلحهء بیشتر بهم خورده عصبانی است . فراموش
نکنیم که نفتی ها و نظامی ها متحد هستند ولی "جیب یکی" نیستند
توجه مجتمعی نظامی - صنعتی با ایران بقدری خارق العاده
است که حتی ادارهء حسابرسی عمومی دولت فدرال اخیراً " اعلام
داشت که " فروش بسیار وسیع مهارت های نظامی آمریکا به ایران
میتواند روی حالات آمادگی نیروهای ایالات متحده اثر سوء
بگذارد . برای مهارت های تکنیکی که با ایران فروخته میشود ،
در خود واحدهای نظامی (آمریکا) کمبود حیاتی وجود دارد " ؛
اندرسون اظهار میدارد که در مواردی که بودجه سی آی ا کفایت
نداده است شاه عملاً " به آن کمک مالی کرده است . یکی از
مقامات عمدهء آمریکائی به اندرسون اظهار داشته است که
کی سینجر مایل است که متحدی در خاور میانه داشته باشد که بند
نافش به آمریکا عیان نباشد ، وی بدین طریق میتواند در پشت صحنه
با جریانات بازی کند . این یک صحنه سازی است . (ولی
خوشبختانه خیلی از بندگان فاعلی حضرت پیدا شده است)
بهر حال خوب یابد ، انحصاراتی علیه انحصاراتی دیگر
کودتا کرده اند و دستنشانندگان مستقیم آنها هم اجباراً " در این

دعوا وارد میشوند . دعوا ، دعوائی جدی است ، دعوائی پول است ،
و این اس و اساس سرمایه داری است . کسانی که خیال میکنند که
دعوا بکلی جنگ زرگری است ، اشتباه میکنند . و آنها هم که
خیال میکنند این به جاهای باریک میکشد اشتباه میکنند . این
تنها ادامهء طبیعی و منطقی مبارزات انحصارات آمریکائی در
سطح جهانی است . و تا آن حد ادامه خواهد یافت که کسی که برای
آن دزد سوم است ، یعنی خلق محروم و ستمکش ایران از آن استفاده
نکند . آنها هم مواظب این هستند . به تمام مقالات و نوشته های
رنگارنگ اخیر در انتقاد از سیاست شاه دقت کنید خط همه یکی
است :

۱ - تعریف از پیشرفت اقتصادی ایران (خواست همه انحصارات)
۲ - انتقاد از اغتشاش و درهم بودن برنامه ها (مخالف میل همه
انحصارات)

۳ - انتقاد از خشونت عمل ساواک (مخالف میل بخش غیر نظامی
که مایل است طرفدارانش امکان مخالفت با بعضی از برنامه های
رژیم دست نشاندهء مجتمع نظامی - صنعتی را داشته باشند)

۴ - عدم توجه مطلق به مبارزات مردم (خواست همه انحصارات)
در مورد این عامل آخر توجه کنید . یک کلام از مبارزات خلق ، جنگ
چریکی ، از سازمانهای مبارز ، از ۲۰۰ شهید در هیچ یک نیست .
اگر هم یکی اشاره ای بکند بقدری سریع و زودگذر است که ذهن
خوانندهء آمریکائی را متوجه نخواهد کرد . چطور میشود مبارزه ای
را که ۲۰۰ شهید و هزاران زندانی داده است از قلم انداخت
جواب اینرا قبلا دادیم .

مرتجعین با هم رقابت و تضاد و دعوا دارند ، ولی در مقابل
خلق ما متحد هستند و جز اینهم انتظاری نیست . و چه
خوب میدید و چقدر آگاه بود رفیق کبیر علی اکبر صفائی

قراهانی هنگامیکه میگفت :

"به چانه زدنهای گاه و بیگاه دستگاه حاکمه با انحصارات جهانی نگاه کنید... رابطهای دستگاه حاکمه با انحصارات جهانی و محافل امپریالیستی بر پایه‌ی اعتماد متقابل قرار دارد و این چانه زدنها بر چنین زمینهای میدان می‌یابد."

بهر حال این وضعی است که در آینده نیز تشدید خواهد شد. مبارزات انحصارات در کل چیز تازه‌ای نیست. ولی تظاهر آن در کشور ما سابقه‌دار نیست. باید آثار شناخت. بدون چشم دوختن بآن، از آن بهره‌برداری کرد. بهره‌برداری ما شامل افشاء همه‌ی آنهاست. آگاه ساختن خلق به زدوبندها، به دزدیها و غارتها و جنایات آنهاست نشان دادن چهره‌ی امپریالیسم، ویژگیهای آن در این عصر و پیش‌بینی حرکات بعدی آنست. وقتی آنها به شاه یادآوری میکنند که "گاهی گلوله تاریخساز است" در حقیقت کثافت سیستم را، تمرکز همه‌ی قدرتها در دست عامل یک جناح دیگر را نشان میدهند. وقتی آقایان آندرسون به اعلیحضرت یادآوری می‌کنند که همیشه میتوانیم ترا بیندازیم و دیگری را بیاوریم، از استقلال اعلیحضرت نگران نیست. از وابستگی بیش‌از حد مجاز ایشان به انحصارات نظامی، به کمپانی‌های اسلحه‌سازی، به آقای هلمز و به سیا، از امتیاز کافی ندادن به انحصاراتی که امثال او نماینده‌ی آن هستند نگران است. و خوب هم میگوید، و واضح تراز این نمیشود گفت. یادآوری کار آئی یک گلوله و سرکار آمدن فرد دیگر که سیاست "موازنه‌ی مثبت" اعلیحضرت را بطور "مثبت" در مورد انحصارات بکار برد. و البته خود آنها هم

میدانند که نمیتوانند خیلی زیاد پیش روند چون علاوه بر جناب مرهنگی که در گوشه‌ای منتظر اشاره‌ی آنها نشسته است، و آنها فقط بوجود او اعتراف میکنند، خلقی هم در این میان بپا خاسته است. خلقی که با جناب سرهنگ محبوسوب انحصار آنها همان رفتاری را خواهد کرد که با اعلیحضرت مورد علاقه‌ی این انحصار میکند. اینها را خود میدانند و بهمین جهت چاره‌ای جز تهدید تو خالی ندارند بگذار آنها حرف آنها بزنند که با گلوله تاریخ خواهند ساخت. بگذار آنها به کثافت خود و سرسپردگی مطلق شاه بسا نظامیان امریکا و سیا اعتراف کنند. خلق ما هم بسا گلوله تاریخ میسازد ولی نه تنها گلوله. برای رهائی خلق، برای سرنگونی امپریالیسم و ارتجاع، خلق ما به گلوله‌ها فراوان نیاز دارد و بدستهای فراوانتر. دستها و گلوله‌ها بهم خواهند رسید و تاریخ ساخته خواهد شد. تاریخی که در آن رژیمش تنها "مستقل" از انحصارات نظامی است، نه تنها از تمام وابستگیهای امپریالیستی مبراست، بلکه نیروی خود را در خدمت یک مبارزه جهانی علیه همه جنبه‌های عملکرد امپریالیسم، در خدمت تمام زحمتکشان جهان قرار خواهد داد. این تفاوت آن "استقلالی" است که ما معتقد به آنیم و آن "استقلال و ملی بودنی" که دست‌نشانندگان شاه و اربابان او و فرصت‌طلبان دیگر توجیه‌گر آنند.

پیروزی با ماست.

پاورقی

(۱) منظور از خرده‌امپریالیسم (sub-imperialism) امپریالیسم کوچک و یا امپریالیسم خردنیست. خرده‌امپریالیسم واژه‌ای است که به پاره‌ای از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که در ارتباط با تقسیم کار جهانی در موقعیت خاصی قرار دارند و به یک معنی دستیار و یا یگانه منطقه‌ای امپریالیسم میباشند، اطلاق میشود. نمونه‌های ایران در زمان شاه، برزیل، کره جنوبی، تایلند و... نمونه‌های بارز کشورهای معروف به خرده امپریالیست هستند.

جامعه آمریکا علیرغم پیشرفته بودن از نظر رشد نیروهای مولده، بدلائل بیشتر از نظر سیاسی و شکل و محتوای مبارزات طبقاتی، خصوصیات دیرینه خود را حفظ کرده است. در آمریکا برخلاف اروپا - که احزاب بزرگ آنرا احزاب سنتی سرمایه‌دار و سوسیال دمکرات تشکیل میدهند - جنگ قدرت میان سرمایه داران محافظه کار و سرمایه داران لیبرال در جریان است. تقابل لیبرالیسم و کنسرواتیسم اروپائی قرن نوزدهم، در امریکای قرن بیستم هنوز تحت همان نام باقی است. اما همین تقابل در احزاب واحد و مشخص هر یک مجسم نمی‌شود. هر یک از احزاب سنتی این جامعه - دموکراتها و جمهوری خواهان - طیف وسیعی از راست و چپ - محافظه کار و لیبرال را در بر میگیرند، و این ویژگی اخیر، برخلاف ویژگی قبلی، نه ادامه سنت اروپای قرن نوزدهم، بلکه برخاسته از خصوصیات ویژه جامعه امریکاست. عوامل بازدارنده در این جهتگیری خاص ایدئولوژیک و یا سیاسی احزاب بزرگبرمنای انتخاب بین کنسرواتیسم و لیبرالیسم، متعددند. مهمترین این عوامل خصومت دیرینه شمال و جنوب (که هم پایه‌های اقتصادی و هم فرهنگی و اجتماعی دارد)، عدم تجانس نفوس بصورت وجود یک اقلیت بزرگ ۲۰ میلیونی سیاهپوست و جماعات مختلف اقلیت‌های مهاجر، و بالاخره بلوک بندیهای اقتصادی پیشرفته تر از اروپاست که مرز احزاب را می‌شکند و بعبارت دیگر عامل بازدارنده مهم در جهت گیری مشخص ایدئولوژیک هر یک، (چه در خرقه کنسرواتیسم و لیبرالیسم، و چه در جامعه سرمایه داری و "سوسیالیستی") میشود.

۱ - در اروپا در اواخر قرن نوزدهم و بخصوص اوائل قرن بیستم، انحراف به راست در جنبش کارگری متشکل - سوسیال دمکراتیک - آنرا کاملاً بزیر پرچم و در خدمت جناح "چپ" سرمایه داری - سرمایه داران لیبرال (در مقابل سرمایه داران محافظه کار) قرار داد و سپس از این حد فراتر رفته و خود پرچمدار منافع این بخش از سرمایه داری شد. بدین ترتیب سوسیال دموکراسی که در گذشته مبین حرکت طبقه کارگر بود، رأساً معرف منافع بورژوازی لیبرال شد. در آمریکا نیز با آنکه انحرافات درون جنبش کارگری - و بخصوص اتحادیه‌های کارگری و احزاب رویزیونیست قدیم و جدید - آنرا در خدمت بورژوازی لیبرال در آورد، اما این جنبش بجای پرچمدار منافع لیبرالی شدن، مطلقاً جذب آن شد و بورژوازی لیبرال حتی لزومی به تمویض اسم سازمانهای خود ندید.

این بلوک بندیهای بسیار متعدد، کلاً به سه بخش عمده: مجتمع نظامی - صنعتی، کارتل‌های نفتی، و صنایع غیر نظامی قابل تقسیم هستند (به ضمیمه ۲ مراجعه شود). آنچه در اینجا مورد نظر است تغییر و تحولاتی است که در سالهای اخیر در تناسب قوای آنها ایجاد شده و منجر به اتخاذ سیاست جدید توسط امپریالیسم امریکا گشته است.

درگیری دراز مدت امریکا در هند و چین، هزینه غیر قابل تصور جنگ و بالاخره شکست مفتضحانه نظامی و سیاسی و بحران عمیق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ناشی از آن، ضربه بزرگی برای آن بخش از صنایع امریکا بود که خود را مطابق نیازمندیهای جنگ گسترش داده و بخش مهمی از منابع امریکا را متوجه رفع نیازمندیهای جنگ کرده بودند. گرچه این کسل امپریالیسم امریکا بود که از ابتدا در جنگ درگیر بود، ولی بتدریج بخش غیر نظامی ادامه جنگ را مطابق منافع اقتصادی و سیاسی خود نیافته و مخالفت برخواست. این مخالفت که بر اساس محاسبات منافع مشخص انجمن میگرفت به انواع و اقسام حيله‌ها و نیرنگها توانست حمایت گروه کثیری از مردم را که بشدت از ادامه جنگ ناراضی بودند، بخود جلب کند. ائتلاف قبلی مجتمع نظامی صنعتی و کارتل‌های نفتی که منجر به انتخاب نیکسون و ادامه کار او توسط فورد شده بود، در همین دوران موج اعتراضات توده‌ای مجبور به عقب نشینی‌هایی شد و امتیازهایی در زمینه‌های: پایین آوردن سن قانونی برای رای و تصویب قوانینی در مورد تساوی حقوق زنان، بخشیدن پاره‌ای از کسانی که از خدمت سربازی (جنگ) امتناع کرده بودند، لغو مجازات اعدام، تقلیل برخی از مالیاتها، طرح اصلاح سی‌ای... و نظائر آن داده بود. ولی این امتیازات که برای تسکین خشم مردم داده میشد، منافع مشخص اقتصادی بخش غیر نظامی را نمیتوانست تأمین کند. ماجرای واترگیت و سی‌ای، واف بی‌آی و بهره‌برداری تمام عیار بخش غیر نظامی از آنها، بی‌اعتمادی بخش عظیمی از مردم نسبت به گردانندگان امور و تخطی‌هایی که به حریم "قانون و اخلاق" و حقوق انسان و نظائر آن شده بود، زمینه را برای قدرت‌یابی جناح غیر نظامی یا لیبرال - که سنتا خود را مدافع آزادیهای بشر قلمداد کرده بود - آماده میساخت.

شاید تذکر این مسئله بیجا نباشد که جناح‌های مختلف، هر يك سنتا منتسب به يك سبك و اسلوب کار مشخص هستند و عوامل مختلف و منجمله تحقیق توده‌ای توسط وسائل ارتباط جمعی در اذهان بیخبر این تصویر را کاملاً واقعی جلوه داده است. مطابق این تصویر اسلوب کار مجتمع نظامی - صنعتی توسل به قهر، بخش غیر نظامی توسل به موازین اقتصادی

و سیاسی ، و کارتل‌های نفتی توسل به توطئه است . اما آنچه در این تصویر کم است این حقیقت است که هر يك از جناح‌های فوق در صورت ضرورت از توسل مستقیم و غیر مستقیم به شیوه‌های آلترناتیو و همه شیوه‌ها کوچکترین تردیدی بخود راه نمیدهند و قهر و سیاست و اقتصاد و توطئه را یکجا بکار میگیرند . ذکر این مسئله تصویر در مورد اسلوب کار سنتی از آنجهت اهمیت دارد که دانسته شود که چرا توسل جناح غیر نظامی به حربه‌های عوام فریبانه " حقوق بشر " و نظائر آن میتوانست در اذهان مقبولیت یابد و بیش از نیمی از مردم امریکا را بدنبال خود کشد و مثلا فراموش شود که جمهوری دموینیکن که تحت تسلط بخش غیر نظامی است از فاشیستی ترین کشورهای روی زمین است ؛ که آقای لیندون جانسون دموکرات لیبرال با اعزام ملوانان امریکائی به این کشور، زور عریان سرنیزه را به شنیعترین وجهی برای جلوگیری از انتخاب یوش بکار برد ؛ که در میان سرمایه گذاران امریکائی در این کشور نام آقای جورج مینی (بلی ! آقای جورج مینی رهبر اتحادیه‌های کارگری در امریکا) می درخشد ؛ که ژاندارمهای این حکومت فاشیستی توده‌های مردم را بزور سرنیزه مجبور به تخلیه مناطقی کردند که سرمایه گذاران امریکائی میخواستند میعادگاه توریستی و نهالستان در آن نقاط بسازند ؛ که در این بهشت کوچک " ، مطابق گزارش عفوبین الملی در سال ۷۰ در هر ۳۴ ساعت يك قتل سیاسی یا " ناپدید شدن " واقع میشد ! و طبیعی است که اینها همه باید فراموش شود چه قلم در دست دوست است " و وسائل ارتباط جمعی ، چنان که افتد و دانی درید اختیار همان جناح غیر نظامی " صلحدوست و طرفدار آزادی " ، است . همان جناحی که با نهایت " آزادمنشی " از " حد اقل مزد ۲۵ سنت و طبقه کارگر بسیار ساعی و صلحجو " بی این کشور و " جو مناسب سرمایه گذاری " و " یکی از درخشان ترین نقاط در امریکای لاتین " . . . سخن میگوید .

اما بهر حال جناح لیبرال " آزاد یخواه " است چون معنای تحت‌اللفظی لیبرال چنین است . مهم نیست که آقای کندي اولترا لیبرال ، جنگ وینام و حمله مزدوران به کوبا (خلیج خوکها) را سازمان داد . مهم نیست که آقای جانسون در اندونزی چه کرده است . مهم نیست که مطابق اسنادی که اجبارا اخیرا از طرف خود دولت امریکا فاش شده ، آقایان کندي و جانسون و قاتلین دیگر اقلهشت بار اقدام به قتل کاسترو کرده اند . مهم نیست که اکنون فاش شده که با این کشور کوچک جنک میکروبی و ویروسی و سمی کرده‌اند (در يك قلم ، . . . ، . . . خوک در اثر بیماری ویروسی از بین رفت !) . اینها هیچیک مهم نیستند . چرا ؟ چون وسائل ارتباط جمعی چنین میگویند .

بهر حال این تصویر مقبولیت یافته و سنتی است و این حضرات با وعده و وعید های
 بیشماری در همین زمینه بر سر کار آمدند .
 در اینجا باید به نکته ای دیگر که در فهم عملکرد جناح حاکم کنونی ضرورت دارد توجه
 کنیم . بخش غیر نظامی برهبری جناح لیبرال که بدلائل شعری شده فرصت را برای کسب
 هژمونی مناسب میدید ، بزودی دریافت که با اینهمه مجبور به نوعی سازش است . توضیح
 آنکه گرچه خاتمه جنگ ویتنام ، آینده صنایع نظامی را نگران کننده کرده بود و به پرستیژ آن
 ضربه شدید زده بود ، معینا این صنایع در اثر سود های سرشار ایام جنگ بسیار فربه
 شده و امکانات فوق العاده ای را در اختیار گرفته بودند . متحد دیگر همین جناح ، یعنی
 کارتل های نفتی نیز بشکرانه افزایش قیمت نفت توانسته بودند درآمد خود را چندین برابر
 کنند (کارتر در ماه اکتبر ۷۷ ، سود کمپانی های نفتی را در سال ۱۹۷۳ معادل ۱۸
 میلیارد دلار تخمین زد) و امکانات وسیعی را در اختیار داشتند . بهمین جهت
 کاندیداهای اصلی جناح لیبرال امریکا مانند ماندیل و بودال پس از تقلای اولیه بزودی
 دریافتند که حریف هنوز با وجود تمام شکست ها ، بسیار نیرومند است ، و لذا امکان انتخاب خود
 آنها ضعیف است . کارتر فرد گمنامی که حتی تا آخرین روز جنگ ویتنام از ادامه آن حمایت
 میکرد و کمتر از لیبرال های با سابقه خصومت نظامیان را بر می انگیخت ، و بعلمت فقدان سابقه
 کار در دستگاه اداری فدرال ، که مورد عدم اطمینان مردم واقع شده بود ، چهره نوی تلقی
 میشد ، توانست جناح لیبرال را قانع کند که به حمایت از او تن دهند . ماندیل ، کاندیدای
 سلیق ریاست جمهوری در انتخابات مقدماتی حزب دمکرات ، پس از آخرین تلاش لیبرال های
 چون چرچ و براون برای جلوگیری از انتخاب کارتر ، مشتاقانه معاونت کارتر را پذیرفت و

۱- جالب اینجاست که این تصویر فقط برای بیخبران و یا مشتاقان ارزش داشت و گرنه
 دوست و دشمن دانا هر دو دستها را میخوانند . ارتشبد طوفانیان (مسئول خرید اسلحه
 نیروهای نظامی ایران و دلال مستقیم کمپانی های نظامی) در تاریخ ۱۷ آبان جاری در جواب
 خبرنگار کیهان که می پرسد : " آیا با اظهارات کارتر قبل از انتخابات امریکا ، خرید های
 وسائل دفاعی ما از امریکا کم شده است یا نه ؟ " جواب میدهد :
 " همانطور که گفتم خرید ۱۶۰ هواپیمای اف- ۱۶ و خرید ۷ آواکس در دوران زمام
 داری کارتر صورت گرفته است . بطور کلی کسی که میخواهد انتخاب بشود قبل از انتخابات حرفهائی میزند
 و بعد از انتخابات حرفهائی دیگری میزند . رئیس جمهوری امریکا بطور کلی به همه چیزهائی که قبل از انتخاب
 بات گفته است نمیتواند جامه عمل بپوشد . "

جناح لیبرال با يك قدم عقب نشینی توانست پیروزی نسبی کسب کند . اما توازن قوا آنقدر ظریف و قدرت نظامیان و نفتی ها هنوز بقدری زیاد بود که با اینهمه ، کارتر تنها با اکثریت چند صد هزار رای در مجموعه آراء ده ها میلیون توانست پیروز شود !

توجه باین نکات بویژه از آنجهت ضروری است که دانسته شود که اولاً کارتر کاندید ای

طبیعی و ارجح بخش لیبرال نیست و ثانیاً بعلمت قدرت جناح های نظامی و نفتی که هنوز آنقدر نفوذ پایدارند که میتوانند از ۹۰ درصد آراء رابست آورند ، او بشدت در معرض فشار آنها قرار دارد و مجبور است کعبه بسیاری از خواست های رقباتن دهد . بنابراین کسانی که بطور اتوماتیک کارتر را با کندی مقایسه میکنند و بدنبال تغییرات "لیبرالی" در سیاست امریکا میگردند ، نه میدانند که میان ادعای جناح لیبرال در تعلق به "آزادیهای دمکراتیک" و "حقوق بشر" ، و عمل آن در ه مهینی از دروغ و نیرنگ وجود دارد و نه میدانند که کارتر نماینده اصلی جناح لیبرال نیست . در يك کلام فراتر از آنچه وسائل ارتباط جمعی و مطبوعات عوامانه به آنها میگویند نه چیزی از امریالیسم میدانند ، نه از سامان آن و نه از ماهیت آن .

بنابر آنچه گفته شد ، انتخاب کارتر نه بمشابه نقطه آغاز تغییر سیاست امریکا ، بلکه صرفاً بعنوان رسمیت یافتن تغییر سیاستی است که در اثر بحران سرمایه داری و شکست امریکا در ویتنام و نقاط دیگر جهان بصورت سلب حیثیت (در عین حفظ قدرت) — از مجتمع نظامی — صنعتی و کوشش جهت احیاء منابع بخش غیر نظامی ، سالهاست که در امریکا آغاز شده است . امتیازهایی که حتی نیکسون و فورد نفتی و نظامی مجبور شدند بدهند و به پاره های از آنها اشاره کردیم و صدها اقدام لیبرالی نظیر آن ، نمودارهای اولیه این تغییر ضروری سیاست بودند . اما انتخاب کارتر بجای کاندیداهای اصلی لیبرالها نشان داد که با همه تفاسیل جناح لیبرال هنوز مجبور به تن دادن به بسیاری از خواسته های رقباست . ماجرای اخیر شکست برنامه انرژی کارتر در سنای امریکا قدرت عظیم رقبارا بخوبی نشان میدهد .

۱ — سالهاست که کمپانیهای نفتی میکوشند علاوه بر نفت ، منابع دیگر انرژی را نیز در اختیار خود آورند و تبدیل به انحصارات انرژی — و نه صرفاً نفت — شوند . جنگشديد و دامنه داری در این زمینه بین صنایع غیر نظامی و کمپانیهای نفتی وجود دارد . کارتر با استفاده از نگرانی بخش عظیمی از مردم از مسئله کمبود انرژی و وابستگی امریکا به نفت (و امتیازات سیاسی اقتصادی ناشی از آن) ، مسئله رسیدگی به وضع انرژی را در صدر برنامه خود قرار داد ، تا با نفتی ها تسویه حساب کند . او وزارت خانه جدیدی برای این مسئله تاسیس کرد و یکی از تکنوکراتها^ی

با سابقه ، شله زینگر (رئیس اسبق سی آی ا ، وزیر اسبق دفاع) را در راس آن گماشت .
بقیه پاورقی از صفحه قبل - " برنامه انرژی " ، بصورت ابزار عمده فشار و محدود کردن
کمپانی های نفتی بسود بخش غیر نظامی ، بصورت تدابیر مختلف خاصه د و تدبیر ارائه شد .
۱ - بالا بردن سریع مالیات از کمپانیهای نفتی ۲ - خارج کردن کنترل واردات نفت از
دست کمپانیهای نفتی و قراردادن تصمیم گیری در مورد چند و چون آن در اختیار دولت .
در کمیسیون سنای امریکا بعلت ائتلاف نمایندگان صنایع نظامی و نفتی و منافع مجلسی
عده ای دیگر از سناتورهای تحت فشار سندیکاهای کارگری صنایع اتوموبیل سازی ، برنامه
پیشنهادی کارتر قطعه قطعه شد و بصورت شیر بی یال و دم و اشکم در آمد . سرنوشت
نهایی این برنامه رقیق شده را جلسه عمومی سنا تعیین خواهد کرد .

(۳) خطوطی پیرامون مسئله امپریالیسم

مشخصه امروز سرمایه‌داری جهانی شدن آن میباشد.

امپریالیسم چیست - امپریالیسم مرحله معینی از رشد سرمایه‌داری است که در شرایط تاریخی معینی از تکوین مناسبات سرمایه‌داری در جهان پدیدار شده است. این شرایط تاریخی خود محصول و معلول نیاز و حرکت سرمایه به تمرکز و انباشت هر چه بیشتر و هر چه سریع‌تر بود. سرمایه‌داری جهانی از همان ابتدای پیدایش، یعنی از زمانیکه رشد نیروهای مولده (تکنولوژی و انسان) به حدی تکامل یافته بود که دیگر تمام اشکال تولیدی کهن ما قبل سرمایه‌داری را بدور میانداخت گرایش شدید و روزافزون به تجدید تولید خود و از اینرو انباشت تدریجی حجم سرمایه و متمرکز شدن همه ساز و کارهای تولید داشت. از این جهت و بر اساس این قانون رقابت آزاد یعنی وجود تولیدکنندگان مستقل و جدا از هم که مشخصه دوران ابتدائی پیدایش سرمایه‌داری بود رفته رفته جای خود را به انحصارات و تجمعهای بزرگ تولیدی که خود از ادغام تعداد بسیار زیادی موسسه تولیدی کوچک بوجود آمده بودند، داد. در این دوران مفهوم "رقابت آزاد" تغییر بنیادی حاصل نموده و جای آنرا "کشمکش بین انحصارات" گرفت. امپریالیسم در واقع همین مرحله اخیر از تکامل سرمایه‌داری، یعنی مرحله حاکمیت انحصارات بزرگ و جدال دائمی آنها برای تسخیر همه ی بنیادهای تولید و توزیع و همه مراکز قدرت سیاسی در جهان میباشد. استحاله سرمایه‌داری به دوران استقرار انحصارات البته بر کلیه پروسه‌های تولید و توزیع، بازار، و تجارت و... چه در زمینه داخلی و چه در مقطع جهانی تا شیرات شگرفی گذاشت. انحصارات، مجتمعه‌ها، تراستها و کارتل‌های سرمایه‌داری بنا بر خصوصیات رشدشان دیگر نمیتوانستند نه با بازار و

و تکنولوژی گذشته و نه در حد با زار داخلی عمل کرده داشته باشند . بنا بر این مرحله انحصاری شدن سرمایه با تغییرات کیفی در ابزار تولید و توزیع از یک سو و با جهانی شدن حرکت و حیطه قدرت سرمایه همراه بود . اگر آغاز پیدایش امپریالیسم را اواخر قرن گذشته و یا اوائل قرن بیستم بدانیم ، تا مشخص شدن نموده های اقتصادی و تبلورات سیاسی آن در سطح جهان و تدوین تئوری امپریالیسم حداقل یک دهه بطول انجامید . این فاصله لازم بود تا تئوری کامل و همه جانبه از واقعیتی که در اساس همه ابعاد آن آشکار شده بود ، توسط تئوریسینهای مارکسیست تدوین گردد . کوششهای اولیه در این راه را میتوانیم به کسانی چون کارل کائوتسکی ، رودلف هیلفرینگ ، نیکلای بوخارین و روزالو - گزامبورگ نسبت دهیم . اما به جرات میتوان گفت که دقیقترین و کاملترین نظریه همه جانبه ای که تئوری امپریالیسم را در قرن حاضر مدون ساخت از آن ولادیمیر لنین میباشد . لنین با استناد به واقعیات آنروز و نحوه عملکرد انحصارات و تراستها در سطح جهان بویژه در اروپای غربی و آمریکا جمع بندی مشخصی را از بررسیهای خود عنوان ساخت و به این نتیجه گیری رسید که امپریالیسم دارای پنج مشخصه اصلی زیر میباشد :

الف : تکوین سرمایه داری رقابت آزاد بـ سرمایه داری آزاد .

ب : عمده شدن صدور سرمایه بجا ی صدور کالا در سطح جهان
ج : ادغام سرمایه های صنعتی و بانکی و در نتیجه ایجاد الیگارشی مالی .

د : تقسیم جهان از لحاظ اقتصادی

ه : تقسیم‌کامل کلیه مناطق جغرافیائی جهان

میان‌انحصارات بین‌المللی .

تزلزلین که در نوشته "امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری" نگارش یافته بود در سال ۱۹۱۶ در بحبوحه جنگ امپریالیستی اول جهانی تکمیل شد. دو نکته در ارتباط با این نوشته قابل طرح است. نخست تاکید فوق‌العاده‌ای است که بر نقش بانکها بعنوان عامل تعیین‌کننده و کنترل‌کننده انحصارات و مجتمعهای بزرگ صنعتی گذارده میشود. این تاکید بخصوص در آن دوران (دوران آغاز-امپریالیسم) تاکید درستی بوده و با اوضاع اقتصادی مسلط بر جهان در چند دهه اول قرن بیستم کاملاً منطبق میباشد، لیکن تعمیم مطلق آن به دوران حاضر یعنی دوران زوال امپریالیسم که اساساً "امپریالیسم مشخصات پیچیده‌تری را بخود گرفته و مکانیزمهای دقیقتری را برای حرکت آن باید در نظر گرفت، صحیح نیست. همان‌طور که از محتوای نظریه‌ی لنین مستفاد میشود در دوران امپریالیسم بانکها نقش "مبادله‌کننده" سابق خود را نفی نموده و خود بعنوان یک کانون سرمایه‌گذاری رأساً موسسات تولیدی مختلف را در اختیار خود میگیرند. لیکن در طول زمان در اثر سرمایه‌گذاریهای متقابل بانکی - صنعتی و صنعتی - بانکی، ادغام سرمایه بانکی و صنعتی به حدی است که تفکیک این دو غیر ممکن و در واقع ناصحیح میباشد. پدیده‌ی جدیدی که لنین بدرستی بدان اشاره میکند همان پدیده‌ی سرمایه مالی است که به همراه الیگارشی مالی منتج از آن بعنوان ستون قائم و ارگانیزم اصلی جامعه امپریالیستی عرصه اقتصادی جامعه را در کنترل خود قرار میدهد. دومین نکته‌ای که در ارتباط با "امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری" مشهود است اشاره به جنگ بعنوان راه‌حل دائمی و علاج ناپذیر تضادهای ما بین امپریالیستی

وقاعده کلی دوران امپریالیسم است. بطوریکه دوران صلح فقط یک دوره موقت تنفس برای تجدیدقوا جهت درگیری در جنگ های بعدی تلقی میشود. البته هرگز نمیتوان گفت که وقوع جنگ در عصر امپریالیسم همواره اجتناب پذیر است. لیکن ویژگیهای امروز امپریالیسم که از مهمترین آن میتوان جهانی شدن سرمایه و در نتیجه ادغام و بهم پیوستگی سرمایه های بین المللی و نیز وابستگی روزافزون و متقابل کشورهای امپریالیستی را نام برد، وقوع جنگهای جهانی امپریالیستی را از صورت یک قاعده کلی و صد درصد مسلم خارج نموده است. بهر حال علیرغم تعدیلاتی که ذکر شد، تئوری امپریالیسم لنین دقیقترین و کاملترین تصویری از قوانین و مکانیزمهای حرکت امپریالیسم در عصر حاضر نشان میدهد و اصول اساسی آن کماکان پابرجاست.

از مهمترین ویژگیهای امپریالیسم دوران حاضر میتوان به ادغام و بهم پیوستگی سرمایه ها به شکل گرایش بسوی ایجاد کمپانیهای چندملیتی، وابستگی متقابل و روزافزون کشورهای امپریالیستی به یکدیگر، تفوق سیاسی - اقتصادی - نظامی امپریالیسم آمریکا بعنوان سرکرده و حلقه اصلی سیستم امپریالیستی و گسترش اردوگاه نیروهای ضدا امپریالیستی کارگری و انقلابی اشاره کرد. اگر در گذشته تشکیل انحصارات صرفاً بر اساس منابع و امکانات اقتصادی یک کشور معین و یا عبارت دیگر صرفاً از سرمایه های "ملی" بوجود میآمد و در حیطه محدودی عمل میکرد داشت امروز گرایشی قوی برای تشکیل و ایجاد سازمانهای تولیدی و صنعتی بزرگ که امکانات مالی - اقتصادی چندین کشور را در خود نهفته دارد، بوجود آمده که اساساً در مقیاس جهانی

فعالیت دارند. پدیده کمپانیها و انحصارات چندملیتی که هم از سرمایه‌های چند "ملیتی" تشکیل یافته و هم در عرصه بین‌المللی فعالیت میکنند نمونه خوبی در تشریح این گرایش است. مجتمعهای چندملیتی چون کمپانی رویال داج شل (انگلیسی - هلندی)، بول - الیوتی (فرانسوی - ایتالیائی) - فیات سیتروثن (ایتالیائی - فرانسوی) و ۰۰۰۰۰ دهها نوع دیگر که هم‌اکنون در اروپا به وجود آمده‌اند تنها نفوذ زیادی در کشورهای اروپائی و بازار مشترک دارند بلکه در عرصه جهانی نیز با استفاده از تمرکز و تجمع بیشتر سرمایه‌های خود از امکانات بیشتری برای رقابت با آمریکا و ژاپن برخوردار شده‌اند. اصولاً "گرایش برای ادغام فقط در سطح سرمایه‌ها و انحصارات خلاصه نمیشود بلکه مشتمل بر بازار نیز میگردد. واقعیت بازار مشترک اروپا و گسترش دائمی آن که در واقع بازارهای "ملی" کشورهای اروپائی را در یک بازار شبه جهانی و قاره‌ای ادغام نموده نمونه بسیار مهم و جالب توجهی است از گرایش کنونی امپریالیسم جهانی در زمینه تمرکز یا بنی و ادغام هر چه بیشتر سرمایه‌دومین ویژگی امروز امپریالیسم وابستگی متقابل کشورهای امپریالیستی است که هم‌در اثر حرکت رویرشد ادغام سرمایه و بازار در سطح بین‌المللی و هم بخاطر گرایش روز افزون صدور سرمایه‌های امپریالیستی به کشورهای پیشرفته صنعتی (بدرون خود کشورهای امپریالیستی) بجای کشورهای "جهان سوم" بوجود آمده و موقعیت کشورهای امپریالیستی را نسبت بیکدیگر و نسبت به گذشته در مدار خاصی قرار داده است. بعنوان مثال هم‌اکنون بیش از ۶۰٪ از مجموع سرمایه‌گذاریه‌های امپریالیستی در درون خود سیستم امپریالیسم و بازارهای آن صورت میگیرد علت عمده این امر را میتوان در ثبات نسبی سیاسی کشورهای

امپریالیستی نسبت به کشورهای "جهان سوم" و در نتیجه پتانسیل بیشتر جذب سرمایه در بازارهایشان از یکسو و از سوی دیگر در شکاف اقتصادی - تکنولوژیک بین کشورهای پیشرفته سرمایه داری و کشورهای "جهان سوم" که مآلاً بخاطر پائین بودن بارآوری کار قابلیت زیادی برای جذب سرمایه های بکاررفته در صنایع و تکنولوژی پیشرفته را ندارند، جستجو نمود. این تشدید و تمرکز گرایش سرمایه گذاریهای متقابل امپریالیستی در سیستم امپریالیسم و در کنار آن با رز شدن هر چه بیشتر بازارهای کالای کشورهای امپریالیستی برای این کشور لزوماً "و بدون تردید وابستگی متقابل این کشورها را به بازارهای سرمایه و کالا و به تکنولوژی پیشرفته ایجاد مینماید. مثلاً ژاپن که پررشدترین کشور امپریالیستی جهان و بزرگترین جامعه سرمایه داری در آسیا است، علیرغم قدرت فوق العاده اش در تجارت خارجی و علیرغم بالا بودن بارآوری کار و اساساً سطح تکنولوژی در آن معذالک چه در زمینه بازار و چه در زمینه تأمین مواد غذایی و مواد مولد انرژی به آمریکا وابسته است. با وجودیکه در عرصه تجارت خارجی آمریکا همیشه در مقابل ژاپن صدمات و ضربات زیادی را متحمل شده لیکن از این جهت که با زار داخلی آمریکا بیش از یک سوم از کل صادرات ژاپن را بخود جذب مینماید، آمریکا همیشه قادر است با اتخاذ سیاستها و روشها جدید کمرکی و مالی مثلاً با جلوگیری از ورود کالاهای ژاپنی اقتصاد ژاپن را به زیر ضربات هولناکی بفرستد. از طرفی بازارهای ژاپن نیز حدود ۱۰٪ از صادرات آمریکا را بخود جذب مینماید و لذا هرگونه تغییر سیاست دولت ژاپن تأثیرات خود را هر چند کوچک بر کل اقتصاد آمریکا خواهد گذارد. پس میبینیم که وابستگی متقابل کشورهای امپریالیستی

بعلت و ویژگیهای اقتصادی امپریالیستی امروز جهان تا چه حد در تعیین سیاستها و کشمکشهای مابین امپریالیستی روز به روز و زنده و اهمیت بیشتری کسب مینماید. از لحاظ مجموع سیستم و زنجیر امپریالیستی، بدون شک آمریکا حلقه مرکزی آن و در رأس آن قرار دارد.

تفوق بی چون و چرای امپریالیسم آمریکا پس از جنگ دوم در همه زمینههای اقتصادی، سیاسی، نظامی در کل نظام امپریالیستی غیر قابل تردید است. این تفوق علیرغم گذشت بیش از سی سال هنوز بطور جدی بمصاف طلبیده نشده و کماکان پابرجاست. قدرت و تفوق امپریالیسم آمریکا نسبت به سایر امپریالیستها صرفاً یک تفوق نسبی نیست بلکه یک امر تعیین کننده است. قدرت اقتصادی امپریالیسم آمریکا رافیالمثل نباید صرفاً با مراجعه به تعداد بانکها، حجم سرمایه گذاریهای خارجی، حجم تولیدات صنعتی و یا میزان تولید ناخالص ملی آن بررسی کرد بلکه در عین حال و مهمتر از همه اینها باید که سطح بالای رشد نیروهای مولده که در تمام رشتهها و پروسه های تولیدی آن وجود دارد و وجود تمرکز فوق العاده سرمایه در تمام مشریانهای تولیدی و توزیعی آن را بعنوان فاکتورهای بسیار تعیین کننده از نظر دور نداشت. در حال حاضر آمریکا از لحاظ رشد نیروهای مولده بزرگترین سطح رشد را داراست و از لحاظ تمرکز سرمایه هیچ کشوری در جهان بیای آن نمیرسد. همین امر تا کنون موجبات تسلط اقتصادی امپریالیسم آمریکا را در جهان علیرغم فشارهای سایر کشورهای امپریالیستی تأمین و تضمین نموده است علاوه بر این نفوذ آمریکا در بسیاری از کشورهای جهان بویژه وابستگی غالب کشورهای "جهان سوم" باین امپریالیسم و در نتیجه کنترل منابع و امکانات اقتصادی این کشورها توسط آمریکا در

کنار داشتن بزرگترین ماشین و تکنولوژی جنگی در جهان موقعیت ممتاز و ویژه‌ای را برای آمریکا در میان سایر رقبای امپریالیست بوجود آورده که نسبت به موقعیت گذشته امپریالیسم در مجموع و موقعیت خود آمریکا اساساً قابل قیاس نیست .

از جانب دیگر این واقعیت که امروز با گذشت دو جنگ جهانی و وقایع سی سال گذشته و مبارزات ضد امپریالیستی خلقها و زحمتکشان جهان از یکطرف به آزاد شدن مناطق عظیمی از کره ارض از زیر یوغ امپریالیسم و از طرف دیگر به کوچک شدن میدان عمل امپریالیستی انجامیده ، سیستم امپریالیسم در تنگناها و بن بستهای جدیدی گرفتار آمده که نتیجه‌ی منطقی دوران زوال امپریا-لیسم میباشد . پیروزی خلقهای جهان در نبرد ضد امپریالیستی و کوچک شدن حیطه‌ی نفوذ امپریالیسم البته بدنبال خود تشدید تضادهای ما بین امپریالیستی که نتیجه‌ی تلاش امپریالیستها برای ابقاء قدرت میباشد و در عین حال کوشش مشترک آنها را در مقابل با دنیای ضد امپریالیست در بر خواهد داشت . نتیجه‌ی این دو گرایش "وحدت" و "تضاد" که دو جنبه‌ی ارگانیک از یک واقعیت میباشد البته از قبیل قابل پیش بینی نیست لیکن واقعیتهای چند دهه‌ی اخیر نشان میدهد که گرایش مذاکره و سازش برای جلوگیری از تشدید تضادهای ما بین امپریالیستی تا سر حد انفجار ، که در واقع نقطه‌ی نابودی همه‌ی آنها خواهد بود گرایش غالب و

سیاست مسلط در جهان امپریالیسم بوده است . لیکن علیرغم این واقعیتها تکنولوژی جنگی و صنایع نظامی در کشورهای امپریالیستی در چند دهه‌ی اخیر و بویژه در آمریکا رشد و گسترش چشمگیری داشته است . البته دلایل این رشد نباید بطور ساده‌گرایانه‌ای به تجهیزات و تدارکات لازم جهت جنگ جهانی سوم منتسب شود چنانکه بسیاری از محافل مارکسیست و یا شبه مارکسیست تصور میکنند . رشد صنایع و تکنولوژی نظامی در کشورهای امپریالیستی همانند رشد صنایع فضا نوردی ، اتمی ، الکترونیکی ، شیمیایی و غیره در این کشورها در درجه اول مولود نیاز رشد دائمی حرکت سرمایه در تمام ابعاد و شریانهای حیاتی جامعه سرمایه‌داری پیشرفته است . بالابودن سطح رشد نیروهای مولده مثلا در آمریکا بحدی است که سرمایه‌داری انحصاری این کشور بدون به جریان انداختن سرمایه‌هایش در زمینه تکنولوژی و صنایع نظامی اساسا قادر به ادامه حیات نیست چون هرگونه رکود در این بخش از فعالیت اقتصادی بطور کلی مجموع اقتصاد جامعه سرمایه‌داری را دچار بحرانهای شدید نموده و عوارض ناشی از آن همه‌پیکره امپریالیسم را بزیر ضرباتی شدید قرار خواهد داد .

رشد صنایع جنگی و نظامی در کشورهای امپریالیستی

البته تحت لوای رقابت و مقابله با دنیای سوسیالیسم و لزر پیش گرفتن از آن توجیه میشود.

لیکن واقعیت امر چنین نیست. اولاً غالب شدن خطوط رویزیو-نیستی و سازشکارانه در بسیاری از این کشورهای باصلاح سوسیالیست و از جمله شوروی بویژه پس از جنگ دوم و عملکرد جهانی این "سوسیالیستها" در چند دهی گذشته آنچنان خطر جدی را برای سیستم امپریالیستی نشان نمیدهد که توجیه گر رشد سرسام آور فعالیت اقتصادی امپریالیسم در رشته های صنایع نظامی باشد. ثانیاً واقعیت نشان میدهد که بازار اصلی کالاها و افزارهای نظامی امپریالیستها بطور بیسابقه ای به کشورهای "جهان سوم" انتقال پیدا نموده و در واقع مشتری اصلی این تکنولوژی مرکب از جهان سرمایه داری کشور های عقب نگذاشته شده میباشد و نه دنیای پیشرفته صنعتی. بی سبب نیست که امروز حیطة اصلی جنگ و کشمکشهای خصمانه در جهان دقیقاً در سرزمین های جهان سوم متمرکز شده و یا از دیدی دیگر کانون اصلی انقلابها و نبردهای آزادیبخش در دنیا عقب افتاده قرار دارد.

۶ رابطه امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه *

امپریالیسم بیک معنی عبارت است از صدور سرمایه های انحصاری. علت اصلی صدور سرمایه در عرصه های جهانی البته

بخاطر تراکم و انباشت سرمایه در کشورهای مادرامپریا-
لیستی (متروپل) که بدنبال خود کاهش چشمگیر درنرخ
سود سرمایه را موجب میشود ، میباشد . صدورسرمایه به
خارج از مرزهای متروپل ها بنا براین متوجه کشورهای
خواهد بود که هم در دراز مدت بالاترین نرخ سود را داشته
وهم از لحاظ خط سیاسی دارای ثبات نسبی بیشتری باشد .
از اینجاست که ما به انگیزه های اصلی سرمایه گذارهای
خارجی در دنیای عقب مانده و در کشورهای از جمله ایران
پی میبریم . این سرمایه گذاریها عموماً در رشته های چون
استخراج مواد خام و بهره برداری از معادن شروع شده و
رفته رفته به صنایع مونتاژ ، کشاورزی و حتی صنایع مادر
نیز گسترش پیدا میکند . پر واضح از آنجا که حرکت رو به
رشد سرمایه در هر کشوری از جهان که باشد تجدید تولید
سرمایه و انباشت سرمایه را بدنبال خواهد داشت و از آنجا
که تولید ارزش اضافه و انباشت مداوم سرمایه فقط و فقط
در درون مناسبات سرمایه داری میتواند صورت گیرد بنا براین
سرمایه گذاریهای امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه ، ناگزیر
به بسط مناسبات سرمایه داری در این کشورها و بناچار انهدام
تدریجی مناسبات ماقبل سرمایه داری (فئودالی ...) خواهد
انجامید . و این قانون جبری و منطق حرکت سرمایه است و

و ربطی به خواست و تمایل خود سرمایه‌دار ندارد. این توهم که از جانب برخی از محافل غیر مارکسیست و یا مائوئیست مبنی بر عدم امکان سرمایه‌داری شدن مناسبات عقب مانده در کشورهای "جهان سوم" در اذهان برخی نیروهای چپ بوجود آمده در واقع امریک توهم و یک برداشت ایده‌آلیستی و غیر علمی است که با واقعیات امروز جهان اساساً سازگاری ندارد. حرکت امپریالیسم در جوامع عقب مانده بهر حال مناسبات این جوامع را به نفع تفوق و تسلط کامل مناسبات سرمایه‌داری تغییر خواهد داد و درستی این مطلب هم از لحاظ تئوریک و هم از لحاظ فاکت‌های امروز جهان به اثبات رسیده و نیازی به اثبات مجدد آن نیست. واقعیت ساخت اجتماعی - اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین و حتی کشورهای آسیائی و آفریقائی که هنوز تحت سلطه امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا میباشند و بویژه واقعیت جامعه ایران که در یک پروسه طولانی رفته رفته روابط فئودالی جای خود را به مناسبات سرمایه‌داری داد، نمونه‌های روشن و غیر قابل تردید در اثبات نقطه نظر ما میباشد. حال اگر کسانی بر اساس ادعاهای استالین و یا بر اساس منطق اندیشه مائو معتقد به نظامهای تولیدی خاص چون نیمه فئودال - نیمه مستعمره و یا امثالهم

باشند که در آن "نیمه مستعمره" ویا "نیمه فئودال" نه دیگر
حداکثر نه شکل گذاری مناسبات تولیدی در جهت استقرار
مناسبات سرمایه داری ، که بتمام معنی یک فرماسیون جامع
و تثبیت شده تلقی میگردد ، ایندیگر ربطی به برخورد مار-
کسیستی به تحول اجتماعی جوامع نداشته و باید منطق آنرا
در حیطه مسائل متافیزیکی جستجو کرد . پایان

از مهمترین ویژگیهای امپریالیسم دوران حاضر
میتوان به ادغام و بهم پیوستگی سرمایه‌ها به شکل
گرایش بسوی اتحاد کمپانیهای چندملیتی، وابستگی
متقابل و رورافزون کشورهای امپریالیستی بسوی
یکدیگر، نفوذ سیاسی - اقتصادی - نظامی امپریا -
لیسم آمریکا بعنوان سرکرده و حلقه اصلی سیستم
امپریالیستی و گسترش اردوگاه نیروهای ضد امپریا -
یالیستی کارگری و انقلابی اشاره کرد . اگر در
گذشته تشکیل انحصارات صرفاً بر اساس منابع و امکانات
اقتصادی یک کشور معین و یا عبارت دیگر صرفاً از
سرمایه‌های "ملی" بوجود می‌آمد و در حیطه محدودی
عملکرد داشت امروز گرایش قوی برای تشکیل و ایجاد
سازمانهای تولیدی و صنعتی بزرگ که امکانات مالی
- اقتصادی چندین کشور را در خود نهفته دارد، بوجود
آمده که اساساً در مقیاس جهانی فعالیت دارند .
پدیده کمپانیها و انحصارات چندملیتی که هم‌اکنون
سرمایه‌های چند "ملیتی" تشکیل یافته و هم در عرصه
بین‌المللی فعالیت میکنند نمونه خوبی در تشریح این
گرایش است .